



کمپین حمایت از نهایی های امسال

جزوه خلاصه نکات طلایی



www.alefac.ir @arsalanfirooznia academyfirooznia





بخش اول : مسائل پیرامون واقعیت و هستی

- در بخش اول کتاب سال یازدهم، چستی دانش فلسفه و رابطه آن با زندگی و اینکه موضوع دانش فلسفه «وجود» است، بیان شد.
- فلسفه، مسائل پیرامون «وجود» را بررسی می کند؛ بنابراین، اصل دانش فلسفه را «وجودشناسی» می گویند.
- «معرفت شناسی» که درباره حقیقت علم صحبت می کند و بخش دوم کتاب یازدهم را تشکیل می دهد، خود بخشی از هستی شناسی به معنای عام آن است؛ زیرا حقیقت علم، که «وجود ذهنی» نامیده می شود، خود از اقسام «وجود» است و این هستی است که به وجود ذهنی و وجود خارجی تقسیم می شود.
- مباحث اصلی فلسفه علاوه بر تقسیم وجود به وجود خارجی و وجود ذهنی، مباحثی مانند رابطه هستی با چستی و تقسیم وجود علت و معلول، واجب و ممکن، ثابت و متغیر و مانند اینها را نیز شامل می شود.

درس اول بخش اول : هستی و چستی

- یکی از مباحث اولیه فلسفه، تعیین نسبت دو مفهوم هستی و چستی (وجود و ماهیت) است؛ زیرا این دو مفهوم از پرکاربردترین مفاهیم میان انسان ها هستند و معمولاً در کنار هم به کار می روند.
- همواره در اطرافان «چیزهایی» را یافته و به حسب نیاز، از آنها استفاده کرده ایم.
- گاهی چیزی را واقعی و موجود پنداشته ایم، اما اندکی بعد، به اشتباه خود پی برده و متوجه شده ایم که آن چیز، خیالی است و واقعیت ندارد؛ مانند غول، دیو، ققنوس، سیمرغ و سراب.
- وقتی کودکی می پرسد «این حیوان چیست؟» می داند که آن شی موجود است اما از ماهیت و چستی آن شی آگاه نیست. او می خواهد آن حیوان یا حیوانات دیگر را که همه موجودند، بشناسد و از چستی شان آگاه شود؛ هر چند که این آگاهی کامل نباشد.

مغایرت وجود و ماهیت در ذهن

توضیح معنی مغایرت :

عین هم نبودن = یکی نبودن = دو چیز بودن = مختلف و متفاوت بودن = متمایز و از هم جدا بودن

هدف بحث مغایرت وجود و ماهیت :

اثبات اینکه ؛ مفهوم وجود و ماهیت در ذهن عینیت و یکسانی ندارند

وجود و ماهیت در ذهن دو چیزند (مختلف و متفاوت ، متمایز و از هم جدا هستند) .

نکته : چون وجود و ماهیت فقط در خارج یکسانند لذا موضوع بحث و اثبات ما نیستند .

۱- انسان در هر چیزی که مشاهده می کند، دو حیثیت می یابد :

حیثیت اول : حیثیت موجود بودن حیثیت دوم : حیثیت چستی داشتن.

۲- وجود، وجه مشترک موجودات است و ماهیت، وجه اختصاصی آنها.

فارابی، فیلسوف بزرگ مسلمان، به نسبت میان «وجود» و «ماهیت» توجه ویژه ای کرد و در تمایز میان این دو مفهوم، نکاتی را مطرح نمود.





- ابن سینا، دیگر فیلسوف مسلمان، راه فارابی را ادامه داد.
- به عقیده ابن سینا وقتی می‌گوییم «هستی» و «چستی» دو جنبه یک چیزند، به این معنا نیست که آنها دو جزء از یک چیزند که با هم ترکیب یا جمع شده‌اند؛ آن گونه که اکسیژن و هیدروژن دو جزء تشکیل دهنده آب هستند؛ حتی مثل کاغذ و رنگ کاغذ هم نیستند که مثلاً اگر کسی بپرسد چه رنگی است، می‌گوییم سفید است.
- وقتی می‌گوییم «انسان موجود است» تفاوت «انسان» و «وجود» فقط در ذهن و از جهت مفهوم است، ولاً در خارج، دو امر جداگانه به نام «وجود» و «انسان» نداریم؛
- در خارج از ذهن، واقعیتی است که هر دو مفهوم را به آن نسبت می‌دهیم. به عبارت دیگر «انسان» و «وجود» دو مفهوم مختلف و متفاوت اند نه دو موجود جداگانه
- ابن سینا این بحث را ادامه داد و به نتایج دیگری هم رسید.
- به عقیده ابن سینا در دو گزاره «انسان حیوان ناطق است» و «انسان موجود است» حمل «وجود» بر «انسان» یا حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» کاملاً متفاوت است. (دال بر مغایرت ذهنی وجود و ماهیت در ذهن)
- در عبارت «انسان حیوان ناطق است»، «حیوان ناطق» که محمول قضیه است، در تعریف انسان آمده است؛ پس «انسان» همان «حیوان ناطق» است
- به عبارت دیگر، دو مفهوم «حیوان ناطق» و «انسان» از یکدیگر جدایی ناپذیرند. هر انسانی حیوان ناطق است و هر حیوان ناطقی انسان است.
- اصولاً لفظ «انسان» برای همین چیزی که «حیوان ناطق» است به کار می‌رود؛ همان طور که از واژه مثلث برای «شکل سه ضلعی» استفاده می‌شود و تفاوت آنها صرفاً در گستردگی شان است؛ یعنی حیوان ناطق مفهوم گسترده انسان است.
- بنابراین، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» یک «حمل ضروری» است و به دلیل نیاز ندارد؛ یعنی نمی‌توان پرسید چه عاملی باعث شد که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنید.
- در عبارت «انسان موجود است» مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» جداست و جزء تعریف آن قرار نمی‌گیرد. بنابراین، میان «انسان» به عنوان یک «چستی» و «وجود» رابطه ضروری برقرار نیست؛ به همین سبب، انسان، می‌تواند موجود باشد و می‌تواند موجود نباشد.
- بنابراین، حمل «وجود» بر هر «چستی» از جمله «انسان» نیازمند دلیل است حال این دلیل ممکن است حسی و تجربی باشد یا عقلی محض.





□ اشاره گذار به تاریخچه مغایرت وجود و ماهیت در ذهن

- توجه ویژه فارابی و بیان دقیق ابن سینا در بحث مغایرت وجود و ماهیت در ذهن بدین معنا نیست که فیلسوفان گذشته به این موضوع توجهی نداشته اند.
- ارسطو در کتاب «مابعدالطبیعه» وجود را از ماهیت جدا می سازد، اما به توضیحات کوتاهی اکتفا می کند.
- به علت توجه خاص ابن سینا، این بحث با عنوان «مغایرت وجود و ماهیت» و یا عنوان هایی مشابه، مقدمه طرح مباحث جدیدی قرار گرفت؛ به گونه ای که گفته اند «فرق بین ماهیت و وجود بی تردید یکی از اساسی ترین آرا و عقاید فلسفی در تفکر اسلامی است»
- این نظر، پایه یکی از برهان های ابن سینا در اثبات وجود خدا به نام برهان «وجوب و امکان» نیز قرار گرفت.
- یکی از فیلسوفان بزرگ اروپا به نام «توماس آکوئیناس» که با فلسفه ابن سینا آشنا بود، این نظر را در اروپا گسترش داد و موجب مناقشات فراوانی در آنجا شد
- توماس آکوئیناس همچون ابن سینا، این نظر را پایه برهان های خود در خداشناسی قرار داد و پایه گذار فلسفه توماسی- تومیس در اروپا شد که هنوز هم به نام وی در جریان است.
- فلاسفه دیگری مانند آلبرت کبیر و راجر بیکن نیز نظری نزدیک به توماس آکوئیناس داشتند.
- آلبرت کبیر و راجر بیکن در قرن های ۱۳ تا ۱۵ میلادی فلسفه ای را در اروپا ترویج می کردند که بیشتر متکی به دیدگاه های ابن سینا و تا حدودی «ابن رشد» بود. همین امر فرصتی را فراهم کرد تا فلاسفه غرب از طریق ابن سینا و ابن رشد مجدداً با فلسفه ارسطویی آشنا شوند؛ گرچه از قرن ۱۶ میلادی با رشد تجربه گرایی، این دیدگاه ها جای خود را به فلسفه های حس گرا و تجربه گرا دادند.
- نظر ابن سینا مورد توجه فلاسفه مسلمان نیز قرار گرفت و زمینه گفت و گوهایی مهم فلسفی فراوانی را فراهم آورد که تا عصر ملاصدرا دنبال شد و تا امروز هم ادامه یافته است.
- نکات پاورقی جهت مطالعه کنکور :
- فلاسفه، در قضیه «انسان حیوان ناطق است»، و «مثلث شکلی سه ضلعی است»، حمل را حمل اولی ذاتی و در قضیه «انسان موجود است»، حمل را حمل شایع صناعی نامیده اند.
- هرگاه مفهوم موضوع و محمول یکی باشد، حمل اولی ذاتی است.
- هرگاه مفهوم محمول غیر از موضوع باشد، حمل شایع صناعی است.
- البرت کبیر از پیشگامان رشد ارسطوگرایی در اروپاست.





□ تعریف مفاهیم سه گانه :

- **ضرورت** : محمول قضایا برای موضوعشان ضروری است .
- **امکان** : محمول قضایا برای موضوعشان ضروری نیست بلکه ممکن است و هم می توانند این محمول را بپذیرند و هم نپذیرند.
- **امتناع** : برقراری ارتباط میان موضوع و محمول غیرممکن است؛ یعنی محال و ممتنع است.

□ مثال مفاهیم سه گانه :

- **ضرورت** : عدد ۴ زوج است . مثلث سه زاویه دارد. اسب جاندار است
- **امکان** : دیوار خانه ما سفید است. خربزه میوه شیرینی است . هوای جنوب کشور گرم است.
- **امتناع** : عدد هشت فرد است. تعداد موجودات روی زمین بی نهایت است. مثلث، دایره است.

سوال : نسبت « وجود » و « هستی » به عنوان یک محمول، با موضوع هایش چگونه نسبتی است؟

امکانی ضروری امتناعی

□ دیدگاه ابن سینا درباره ممکن الوجود بودن اشیاء :

وقتی به ذات و ماهیت اشیاء پیرامون خود نگاه می کنیم، می بینیم که میان این ماهیات و وجود یک رابطه امکانی برقرار است . یعنی ذات و ماهیت اشیاء :

✓ به گونه ای نیست که حتما باید باشد.

✓ به گونه ای هم نیست که بودن آنها محال باشد.





سوال : اگر انسان، گیاه، حیوان و همه چیزهایی که این جهان را تشکیل داده اند، ذاتا و ماهیتا نسبت به وجود حالت «امکان» دارند، چگونه از حالت امکانی خارج شده و موجود شده اند؟ به عبارت دیگر، چرا «موجود بودن» برای این ماهیات «ضرورت» پیدا کرده است؟

پاسخ : درست است که رابطه میان «وجود» و «گیاه» یک رابطه امکانی است اما اگر گیاه موجود شد، معلوم می شود که رابطه ضرورت میان وجود و گیاه برقرار شده است؛ یعنی وجود برای گیاه ضرورت پیدا کرده است.

سوال : چرا انسان، گیاه، حیوان و سایر اشیاء که نسبت به وجود رابطه امکانی داشته اند، از این رابطه خارج شده اند و وجود برای آنها ضروری شده است و موجود شده اند؟

□ دیدگاه ابن سینا :

- درست است. نمی شود که چیزی ذاتا نسبت به وجود حالت امکانی داشته باشد و ممکن الوجود باشد و خود به خود از حالت امکان خارج شود و وجود برایش ضروری گردد و موجود شود.
- به عبارت دیگر، این اشیاء، که ذاتا ممکن الوجودند، تا واجب الوجود نشوند، موجود نمی شوند و چون ماهیتا واجب الوجود نیستند، عاملی دیگر این ماهیات را واجب الوجود کرده و به آنها وجود بخشیده است. پس همه ماهیاتی که موجودند، به واسطه عاملی دیگر واجب الوجود شده اند. به عبارت دیگر «واجب الوجود بالغیر» هستند.
- اشیاء جهان، چه تعداد آنها محدود باشد و چه نامحدود، چون ذاتا ممکن الوجودند، به واجب الوجود بالذاتی نیاز دارند که آنها را نسبت به وجود از حالت امکانی خارج کند و وجود را برای آنها ضروری و واجب نماید. بنابراین، اشیای جهان «واجب الوجود بالغیر» هستند.
- واجب الوجود بالذات، همان ذاتی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت، از ناحیه خود آن ذات است نه از ناحیه یک امر بیرونی.
- بی نهایت شدن تعداد اشیاء جهان، نیازشان را به واجب الوجود بالذات برطرف نمی سازد، بلکه آنها را همچنان نیازمند نگه می دارد.





□ اقسام واجب از منظر ابن سینا :

- واجب الوجود بالذات : ذاتی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت، از ناحیه خود آن ذات است نه از ناحیه یک امر بیرونی.
- واجب الوجود بالغیر : چون ماهیتا واجب الوجود نیستند، عاملی دیگر این ماهیات را واجب الوجود کرده و به آنها وجود بخشیده است همه ماهیاتی که موجودند، به واسطه عاملی دیگر واجب الوجود شده اند.

□ پیام اصلی ابن سینا و پیروان او :

بودات جهان برحسب ذات خود ممکن الوجودند اما از این حیث که اکنون موجودند، واجب الوجود بالغیرند؛ یعنی از « واجب الوجود بالذات، نشئت گرفته اند.

□ نگاهی به تاریخچه برهان وجوب و امکان :

- فلاسفه بعد از ابن سینا، هم در جهان اسلام و هم در اروپا، بیان وی در اثبات واجب الوجود را برهانی بسیار قوی برای اثبات وجود خداوند دانسته و آن را « برهان وجوب و امکان، نامیده اند.
- توماس آکوئیناس، که در بحث مغایرت وجود و ماهیت از ابن سینا تبعیت کرده است، برهان وجوب و امکان را در اروپا گسترش داد که مورد قبول بسیاری قرار گرفت.
- در جهان اسلام نیز فلاسفه ای مانند بهمنیار، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد و شیخ بهایی از برهان وجوب و امکان استفاده کرده اند.
- ملاصدرا و صدرائیان برهان وجوب و امکان ابن سینا را ارتقا بخشیدند و علاوه بر همین بیان، از بیان قوی تری که با دستگاه فلسفی ملاصدرا سازگاری داشت، بهره بردند.
- ملاصدرا می گوید، به جای نگاه کردن به ماهیت و مشاهده حالت امکانی آن نسبت به وجود و عدم، اگر به دو واقعیت نگاه کنیم، می بینیم که این واقعیات، عین وابستگی و نیازند؛ در میان این موجودات، نمی توان موجودی را یافت که وابستگی به غیر و نیازمندی سراسر وجودش را فرا نگرفته باشد.
- ملاصدرا « وابستگی، و فقر وجودی، را « امکان فقری، نامید تا آن را از « امکان ماهوی، ابن سینا جدا کند.
- ملاصدرا می گوید، این فقر و نیاز ذاتی که در موجودات مشاهده می کنیم، باید به منبعی متصل باشد که از غنای ذاتی و بی نیازی برخوردار است. آن غنی بالذات، همان خداوند متعال است که همه موجودات به او وابسته اند.





□ اقسام واجب از منظر ملاصدرا :

از نظر ملاصدرا وجود دو گونه است:

- وجود بی نیاز و غیروابسته
- وجودهای نیازمند و وابسته

طبق نظریه: امکان فقری، یا فقر وجودی، ملاصدرا، جهان هستی یکپارچه نیاز و تعلق به ذات الهی است و از خود هیچ استقلالی ندارد. اگر ذات الهی آنی پرتو عنایت خویش را بازگیرد، کل موجودات نابود می گردند و نور آنها خاموش می شود.

ملاصدرا می گوید:

به هرجا دانه ای در باغ و راغی است	درون مغز او روشن چراغی است
بود نامحرمان را چشم و دل کور	و گرنه هیچ ذره نیست بی نور
بخوان تو آیه نور السموات	که چون خورشید یابی جمله ذرات
که تا دانی که در هر ذره خاک	یکی نوری است تابان گشته، زان پاک

نکات پاورقی جهت مطالعه کنکور :

- ابن سینا، برهان وجوب و امکان را برهان صدیقین نامیده است.
- کلمه صدیقین با الهام از آیات قرآن کریم و مقام صدیقین در قرآن بوده است.
- دستگاه فلسفی ملاصدرا که به حکمت متعالیه مشهور است، مبتنی بر اصل اصالت وجود و وحدت تشکیکی وجود است.





□ رابطه علیت :

- یکی از کهن ترین مسائل فلسفی، مسئله علت و معلول است .
- نخستین مسئله ای که فکر بشر را به خود متوجه ساخته و او را به تفکر و اندیشه وادار کرده است، مسئله علت و معلول است.
- انسان از همان ابتدای ظهور خود بر روی این کره خاکی به دنبال علت یابی بوده و برای یافتن علل پدیده ها تلاش کرده است.

□ تعریف علت :

- علت چیزی است که وجود معلول متوقف بر آن است و تا آن نباشد، معلول هم پدید نمی آید؛ یعنی، در وجود خود بدان نیازمند است .

□ تعریف معلول :

- معلول نیز چیزی است که وجودش را از چیزی دیگر که همان علت است می گیرد؛ یعنی در وجود خود، نیازمند دیگری است.

□ تعریف رابطه علیت :

- رابطه ای وجودی است که در آن یک طرف (علت) به طرف دیگر (معلول) وجود می دهد و تا علت نباشد معلول موجود نخواهد شد.
- رابطه علیت رابطه ای وجودی است، یعنی یکی وجودش وابسته به وجود دیگری است؛ یعنی مانند رابطه دوستی نیست که در آن ابتدا وجود دو فرد فرض می شود و سپس میان آنها دوستی برقرار می گردد.
- کلمه « چرا » بازتابی از رابطه علیت است.
- چرا یعنی « به چه علت » یا « علت این حادثه چیست ؟ »





□ چگونگی درک رابطه علیت نزد فیلسوفان اروپایی :

الف) نظریه دکارت:

از میان فیلسوفان اروپایی، دکارت معتقد بود که اصل علیت بدون دخالت تجربه به دست می آید و جزء مفاهیم اولیه و بدیهی است که انسان از آن درک فطری دارد.

ب) نظریه تجربه گرایان (امپریست ها) :

- چون هر چیزی را براساس حس و تجربه تحلیل می کنند، معتقدند که انسان از طریق حس به توالی پدیده ها پی می برد و رابطه علیت را بنا می نهد.
- تجربه گرایان می گویند که مثلاً چون زمین همواره با آمدن خورشید، روشن و با ناپدید شدن آن، تاریک شده است، انسان متوجه رابطه ای میان این دو پدیده شده و دانسته که تا خورشید نیاید، زمین هم روشن نمی شود و اسم این رابطه را «علیت» گذاشته اند.

نظریه هیوم فیلسوف تجربی گر انگلستان :

- در میان فیلسوفان تجربه گرا، دیوید هیوم فیلسوف قرن هجدهم انگلستان نظر خاصی دارد.
- هیوم که اساساً تجربه گراست و امکان معرفت از طریق استدلال عقلی و بدون تجربه را رد می کند و می گوید درک علیت از این طریق هم ممکن نیست؛ چون علیت مفهومی فراتر از حس است
- به عقیده هیوم، حس فقط می تواند اجسام و رنگ ها و شکل ها و اموری از این قبیل را به ما نشان دهد. مثلاً چشم، می بیند که با آمدن خورشید به آسمان زمین روشن می شود اما اینکه خورشید «علت» روشنی زمین است چنین چیزی با حس قابل رؤیت نیست
- هیوم می گوید، بر اثر تکرار مشاهده خورشید و روشن شدن، در ذهن ما چنین «تداعی» می شود که خورشید «علت» روشن شدن زمین است و این تداعی چیزی جز یک امر روانی ناشی از توالی پدیده ها نیست. از این طریق است که ما عادت کرده ایم چیزی را علت چیزی دیگر بنامیم

ج) نظریه کانت :

- کانت، فیلسوف آلمانی قرن هجدهم، وقتی نظر هیوم در مورد علیت را مطالعه کرد، سخت تحت تأثیر نظریه وی قرار گرفت و در صدد برآمد که راهی بیابد تا بتواند جایگاه اصل علیت را حفظ کند.
- کانت چون می دانست که دانش بشر متکی به اصل علیت است و دانشمندان علوم طبیعی با پذیرش ضمنی این اصل، در جست و جوی علل حوادث برمی آیند، بعد از تأملات فراوان به این نتیجه رسید که مفهوم علیت و رابطه علت و معلول جزء مفاهیم پایه ای ذهن است و خودش در ذهن بوده و از جایی کسب نشده است؛ یعنی ساختار ذهن بشر به گونه ای است که برخی از مفاهیم، از جمله مفهوم علت و معلول، را نزد خود دارد. به عبارت دیگر، دیدن اشیاء به صورت علت و معلول، امری ذهنی (سوبژکتیو) است نه عینی (اِنه کته).





□ چگونگی درک رابطه علّیت نزد فیلسوفان مسلمان :

- فلاسفه مسلمان می گویند، اصل علّیت یک قاعده عقلی است و از تجربه به دست نمی آید؛ زیرا هر داده تجربی خود مبتنی بر این قاعده است
- به عقیده فلاسفه مسلمان، همین که ذهن انسان شکل گرفت و متوجه اصل امتناع اجتماع نقیضین شد، درمی یابد که پدیده ها خود به خود به وجود نمی آیند؛ زیرا «اینکه چیزی خودش به خودش وجود بدهد، به معنای آن است که چیزی که نیست، باشد و این، همان اجتماع نقیضین است که محال است»
- ابن سینا که حدود شش قرن قبل از هیوم زندگی می کرده است، به گونه ای از علّیت سخن گفته که گویا پاسخی برای هیوم آماده نموده است.
- ابن سینا می گوید: «درک رابطه علّیت و پی بردن به آن، علّیت» از طریق تجربه امکان پذیر نیست؛ زیرا ما از طریق حس و تجربه، فقط به دنبال هم آمدن یا همراه هم آمدن برخی پدیده ها را می یابیم اما به دنبال هم آمدن دو حادثه به معنای «علّیت» نیست. لذا طبیعی است که کسی که صرفاً تجربه گراست، نمی تواند تبیین قانع کننده ای از علّیت اراده کند.
- بعد از درک علّیت، برای اینکه علّت حوادث طبیعی را بدانیم، باید از حس و تجربه خود استفاده کنیم.
- کشف علل امور طبیعی از طریق حس و تجربه صورت می گیرد. مثلاً وقتی کودک صدایی می شنود، رویش را به سمت صدا برمی گرداند تا عامل آن را شناسایی کند.

□ سنخیت علّت و معلول

- انسان علاوه بر اینکه درک می کند که هر حادثه ای علّت می خواهد، درک می کند که هر معلولی از هر علّتی پدید نمی آید بلکه هر معلولی از علّت خاصی صادر می شود و پدید می آید.
- فیلسوفان می گویند همه انسان ها، طبق اصل سنخیت رفتار می کنند؛ مثلاً برای باسواد شدن، درس می خوانند، برای سلامتی ورزش می کنند و غذای سالم می خورند و برای استحکام ساختمان از آهن یا بتن استفاده می کنند.
- فیلسوفان به جز فیلسوفان تجربه گرا می گویند که اصل سنخیت مانند خود اصل «علّیت» یک اصل عقلی است.
- یکی از نتایج اصل سنخیت آن است که انسان از هر چیزی انتظار آثار متناسب با خودش را دارد؛ به همین سبب، می کوشد ویژگی های هر شیء را بشناسد و به تفاوت های آن با اشیاء دیگر پی ببرد تا بهتر بتواند آثار ویژه آن را شناسایی کند.
- برای اینکه بدانیم هر علّتی چه معلول خاصی دارد، باید از تجربه کمک بگیریم و از طرق مختلف تجربی آثار و معلول، های هر علّتی را شناسایی کنیم.





- با قبول اصل سنخیت است که می توان برای نظم دقیق جهان پشتوانه عقلی قائل شد و دانشمندان با تکیه بر همین اصل، تحقیقات علمی خود را پیگیری می کنند.
- دانشمندان وقتی با پدیده ای مواجه می شوند و می خواهند علت آن را بیابند، به سراغ عواملی می روند که تناسب بیشتری با آن پدیده دارد و علت آن پدیده را در میان آن عوامل جست وجو می کنند تا اینکه به علت ویژه آن دست یابند.

□ وجوب علی و معلولی

- در مباحث قبلی بیان شد که اشیاء در ذات و ماهیت خود، ممکن الوجود بوده اند و اکنون که موجودند وجود برای آنها ضروری شده است و ضرورت وجود پیدا کرده اند.
- به عقیده ابن سینا «آنچه به معلول ضرورت وجود می دهد، علت است» و معلول با قطع نظر از علت امکان ذاتی دارد. یعنی ذات و ماهیت آن نسبت به وجود و عدم مساوی است. با آمدن علت، وجود معلول ضرورت می یابد و موجود می شود. پس، علت به معلول خود ضرورت وجود می بخشد و معلول را موجود می کند.
- معلول که در ذات خود ممکن الوجود است و فقط امکان موجود شدن را دارد، توسط علت، واجب الوجود می شود و لباس هستی می پوشد. چنین واجب الوجودی را واجب الوجود بالغیر می نامند.

□ دو کفه ترازو:

- حالت یک معلول را که ذاتاً ممکن الوجود است، می توان به ترازویی تشبیه کرد که دو کفه آن به حالت تعادل در برابر یکدیگر ایستاده اند و هیچ کفه ای بر کفه دیگر فزونی ندارد. شی ممکن الوجود نسبت به وجود و عدم چنین حالتی دارد
- در اینجا عاملی بیرونی لازم است که یکی از کفه های ترازو را بر دیگری فزونی بخشد و ترازو را از تعادل خارج نماید.
- عقلاً محال است که بدون وجود هیچ عاملی، یک کفه بر کفه دیگر سنگینی کند.
- این عامل بیرونی در مورد شیء، ممکن الوجود، همان علت است.





- «اتفاق» از کلماتی است که در گفت و گوهای روزمره همه اقوام و ملل کاربرد دارد.
- مردم برخی امور را «اتفاقی» و «تصادفی» می شمارند و برخی دیگر را نه.

□ نظریه دموکریتوس و مفهوم اتفاق :

- برخی از فیلسوفان نیز گاهی از واژه «اتفاق» استفاده کرده اند؛ مثلاً دموکریتوس، فیلسوف یونان باستان، معتقد بود که ماده اولیه تشکیل دهنده جهان، اتم ها و ذرات ریز تجزیه ناپذیر و غیر قابل تقسیمی هستند که در فضای غیرمتناهی پراکنده بوده و به شکلی سرگردان حرکت می کرده اند. برخورد اتفاقی این ذرات سرگردان سبب پیدایش عناصر و اشیاء فعلی در جهان شده است.

□ نظریه داروین و مفهوم اتفاق :

- شکل دیگری از اتفاق که در دوره های اخیر مطرح شده در سخنان برخی دانشمندان زیست شناس، از جمله داروین، آمده است.
- آنان می گویند: از ابتدای پیدایش موجود زنده بر روی زمین ۳/۵ میلیارد سال می گذرد. طی این سال ها جانداران بی شماری پدید آمده اند اما بیشتر آنها، به علت ناسازگاری اندام ها و اعضای بدنشان با محیط زندگی، از بین رفته اند.
- فقط آن دسته از جانداران که تغییرات اندامی شان «اتفاقاً» سازگار با محیط بوده است؛ به حیات خود ادامه داده و رشد کرده اند و اگر در این میان تکاملی رخ داده، اتفاقی بوده است.

□ نظریه بیگ بنگ و مفهوم اتفاق :

- امروزه، برخی از دانشمندان می گویند که جهان کنونی ما، یعنی این میلیاردها کهکشان، با یک انفجار بزرگ بیگ بنگ آغاز شده و به تدریج گسترش یافته است.
- بیان آنان درباره این انفجار به گونه ای است که مفهوم «اتفاق» را به خاطر می آورد.
- از این رو، جای این پرسش هست که آیا چیزی بوده که به طور اتفاقی منفجر شده است یا شرایطش به گونه ای بوده که پذیرای چنین انفجاری شود؟





□ نظریه شانس و مفهوم اتفاق :

- اصطلاح دیگری که برخی از مردم آن را به کار می برند، اصطلاح « شانس » است.
- برخی شانس را عامل موفقیت یا عدم موفقیت می دانند و معتقدند که شانس برخی از افراد بیشتر و شانس بعضی دیگر کمتر است.

□ دیدگاه فیلسوفان در مورد مفهوم اتفاق :

- یکی از اقدامات مؤثر و مهم فیلسوفان، دقت در مفاهیم عامیانه و نقد و تصحیح یا تعمیق آنها بوده است.
- ابن سینا که خود این دقت را دارد و آن را از وظایف فیلسوفان می شمارد، در مهم ترین کتاب فلسفی خود، یعنی « الهیات شفا، هم درباره « اتفاق »، و هم درباره « شانس » سخن گفته و تلاش کرده است نظر مردم را در مورد این مفاهیم تصحیح نماید
- امروزه مفهوم اتفاق نه تنها نزد عامه مردم بلکه در علوم نیز کاربرد پیدا کرده است لذا ضروری است که در ادامه بحث علیّت، نظری به این مفاهیم بیندازیم و جنبه فلسفی آنها را روشن کنیم.

□ لوازم علیّت در جهان

- پذیرش اصل « علیّت »، زمینه ساز نگاهی ویژه به جهان و اشیاء پیرامونی است.
- با قبول این حقیقت که هر حادثه علتی دارد، به ارتباط اجزای جهان با یکدیگر و پیوستگی شان پی می بریم و با مواجهه با هر پدیده ای در پی کشف منشأ و عامل پیدایش آن برمی آییم.
- اصل « وجوب بخشی علت به معلول، جهان را تابع رابطه ای ضروری و حتمی نشان می دهد؛ به گونه ای که اگر علت با تمام حقیقت خود تحقق یافت، یقین پیدا می کنیم که تحقق معلول نیز ضروری و حتمی می شود و وجوب وجود پیدا می کند.
- باغبان بر همین اساس بذر می کارد و آن را آبیاری می کند و راننده با همین مبنا خودرویش را روشن و به جلو هدایت می کند.
- اصل « سنخیت میان علت و معلول، نظم خاصی در جهان برقرار می کند و به ما می فهماند که هر چیزی نمی تواند منشأ هر چیزی شود و هر چیزی از هر چیزی پدید نمی آید
- طبق اصل سنخیت، علت های خاص، معلول های خاص دارند و هر معلولی نیز از علت خاص خود سرچشمه می گیرد.

لازمه و نتیجه اصل	اصل
ارتباط و پیوستگی	اصل علیت
تخلّف ناپذیری و حتمیت در نظام هستی	اصل وجوب بخشی علت به معلول
نظم و قانونمندی میان پدیده ها	اصل سنخیت میان علت و معلول





□ معانی اتفاق

❖ معنای اول اتفاق :

- میان علت و معلول آن رابطه حتمیت وجود ندارد. چه بسا یک علت موجود شود اما معلول آن پدید نیاید؛ مثلاً همه عوامل پیدایش باران موجود باشند، اما باران نیارد و چه بسا یک معلول بدون وجود علت پیدا شود، مثلاً بدون وجود ابر و مانند آن، خودبه خود باران بیارد.

➤ بررسی معنای اول اتفاق:

- فیلسوفی یافت نمی شود که به طور صریح و روشن با معنای اول اتفاق موافق باشد.
- همه فیلسوفان چنین اتفاقی را انکار می کنند و می گویند هر معلولی به علت نیاز دارد و نمی تواند بدون علت موجود شود.
- برخی از مردم که از تمام اجزای یک علت آگاه نیستند، گاهی فکر می کنند که در برخی موارد، در عین وجود علت، معلول پدید نمی آید و براین اساس، می پندارند، میان علت و معلول، رابطه ضروری وجود ندارد. توضیح : در آنجا که معلول ناشی از مجموعه چند عامل است که روی هم، علت پدید آمدن آن معلول اند، هریک از عوامل را « علت ناقصه » و مجموعه عوامل را « علت تامه » می نامند؛ مثلاً نوشتن روی کاغذ معلول عواملی از قبیل وجود انسان، وجود قلم، گرفتن قلم در دست، اندیشه کردن، اراده کردن و چندین عامل دیگر است. پس، نوشتن وقتی محقق می شود که همه عوامل دخیل در آن موجود باشند. حتی اگر یک عامل هم نباشد، مثلاً فرد اراده نکند، نوشتن پدید نخواهد آمد. حال، ممکن است برخی افراد بدون توجه به « اراده کردن » چنین تصور کنند که همه عوامل نوشتن وجود دارد ولی نوشتن صورت نمی گیرد.

❖ معنای دوم اتفاق :

- ممکن است از هر علتی هر معلولی پدید آید؛ مثلاً حرارت سبب یخ بستن آب و آفتاب سبب تاریکی شود؛ یعنی سنخیتی میان علت و معلول وجود ندارد.

➤ بررسی معنای دوم اتفاق :

- اتفاق به این معنا نیز از نظر بسیاری از فلاسفه، از جمله ابن سینا و ملاصدرا و علامه طباطبایی و برخی فیلسوفان اروپایی، امکان پذیر نیست.
- آنان می گویند اگر کسی به طور جدی و دقیق اصل سنخیت میان علت و معلول را به طور جدی و دقیق انکار کند و پدید آمدن هر چیزی از هر چیزی را ممکن بداند، به هیچ کاری اقدام نخواهد کرد؛ مثلاً نمی تواند برای رفع عطش آب بیاشامد؛ زیرا میان آب و رفع عطش رابطه ای مشاهده نمی کند.
- علاوه بر این، چنین فردی نمی تواند نظم و هماهنگی موجود در طبیعت را تبیین کند و دلیل آن را به دست آورد. او حتی نمی تواند دانشمندان را به کشف علل پدیده ها دعوت کند.
- انکار اصل سنخیت، بی اعتباری همه علوم و پذیرش هرج و مرج در جهان را به دنبال دارد.





❖ معنای سوم اتفاق :

- نبودن غایت و هدف خاص در حرکات و نظم جهان است؛ بدین معنا که این حرکات و نظام ها به سمت غایت و هدف معینی به پیش نمی روند.

➤ بررسی معنای سوم اتفاق:

- اثبات یا نفی اتفاق به معنای سوم نیازمند دقت و تأمل بیشتر است. بنابراین، آن را با یک مثال بررسی می کنیم.
- از پیدایش زمین چند میلیارد سال می گذرد. در بدو پیدایش زمین هیچ گیاه و حیوان و انسانی روی آن زندگی نمی کرد. چند میلیارد سال طول کشید تا بر اثر تحولات پی در پی اولین موجودات زنده و ساده بر روی این کره پدید آمدند. سپس به تدریج با تحول این موجودات زنده، موجودات زنده کامل تر و کامل تری پدید آمدند تا بالاخره نوبت به خلق کامل ترین موجود زنده کره زمین، یعنی انسان رسید و او قدم بر کره خاکی نهاد.

□ اکنون جای طرح این سؤال است که آیا جهت گیری تحولات روی زمین از همان ابتدا به سمت پیدایش انسان

بوده است یا اینکه این تحولات، به طور اتفاقی منجر به پیدایش انسان شده اند؟

- به عبارت دیگر، آیا می توان گفت که هدف و غایت این تحولات و منتهای این مسیر طولانی حقیقتاً انسان بوده است؟

□ در پاسخ به این سؤال، فلاسفه به دو دسته تقسیم شده اند:

- آن دسته از فلاسفه که علاوه بر لوازم « اصل علیت » به « علل العلل معتقدند و برای مجموعه هستی یک علت حقیقی قائل اند، می گویند هر فرایند طبیعی و هر سیر تحولی در طبیعت، هدف خاصی را تعقیب می کند و سرمنزلی تعیین شده دارد؛ گرچه انسان ها به علت محدودیت های علمی نتوانند همه این اهداف را کشف کنند.
- آن دسته از فیلسوفان که معمولاً به « علل العلل معتقد نیستند، غایتمندی زنجیره حوادث را انکار می کنند و وجود برخی از فرایندهای تکاملی را در جهان امری اتفاقی به حساب می آورند که از پیش تعیین و پیش بینی نشده است.

❖ معنای چهارم اتفاق :

- معنای چهارم اتفاق که بی ارتباط با اصل علّیت نیست، رخ دادن حادثه پیش بینی نشده است؛ مثلاً، شخصی برای خرید روزانه به سمت بازار حرکت می کند اما در بین راه دوست خود را می بیند و از دیدن او خوشحال می شود. این شخص وقتی به منزل بازمی گردد، به اعضای خانواده اش می گوید: من امروز اتفاقی دوستم را دیدم و با او درباره فلان موضوع گفت وگو کردم .





بخش دوم : درس پنجم : خدا در فلسفه (۱)

- تاریخ فلسفه نشان می دهد که از همان ابتدای شکل گیری فلسفه و تفکر فلسفی، بحث و گفت و گو درباره خدا در جریان بوده و این موضوع در صدر مسائلی قرار داشته است که فیلسوفان بررسی کرده اند.
- در مباحث قبلی بخش اول وجوب و امکان و علت و معلول به این نقطه رسیده ایم که موجودات ممکن و معلول متکی به واجب الوجودی بالذات و غیرمعلول اند.
- در این بخش (بخش دوم) به دیدگاه فیلسوفان درباره خدا نظری می افکنیم و تا آنجا که مقدور و ممکن است، ارتباط دیدگاه هر فیلسوف در این باره را با سایر دیدگاه های وی به دست می آوریم.

□ عهد ایران و یونان باستان

❖ عهد ایران باستان :

- گزارش های اسطوره ای و نمادینی که از ایران باستان به دست ما رسیده است و نیز نظر فیلسوفانی مانند سهروردی نشان می دهد که حکما در عهد ایران باستان ، شناختی روشن از مبدأ هستی داشته اند.
- حکما در عهد ایران باستان ، خدا را تور هستی می دانستند که با پرتو و اشراق خود پدیده ها را ظاهر می سازد و خلق می کند.
- حکما در عهد ایران باستان از نخستین پرتو و مخلوق سخن گفته و او را « بهمن » نامیده اند.
- بهمن از نظر حکمای ایران باستان وجودی مجرد دارد.
- با اینکه آثار مدون و مکتوب چندانی از دوره ایران باستان به دست ما نرسیده است، اما گزارش های مختصر حکایت از آن دارند که حکیمان دوره باستان ایران، جهان را مخلوق خداوندی حکیم می دانسته اند.

❖ عهد یونان باستان :

- فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو، در جامعه ای زندگی می کردند که مردم آن به خدایان متعدده اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ و منشأ یک حقیقت در جهان می شمردند.
- از نظر فیلسوفان بزرگ یونان ، « زئوس » خدای آسمان و باران ، « آپولون » خدای خورشید و هنر و موسیقی و « آرتیس » خدای عفت و خویشتن داری بود.
- اعتقاد به این خدایان، که تعدادشان به ده ها مورد می رسید، چنان عمیق بود که انکار آنها، طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن جان را به دنبال داشت. حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی دادند که کسی با اندیشه شرک آلودشان مخالفت کند و به خدایان توهین نماید.
- اتهام اصلی سقراط : « او خدایانی را که همه به آنها معتقدند، انکار می کند و از خدایی جدید سخن می گوید »
- در چنین شرایطی، افلاطون تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و پندارها را اصلاح نماید.





بخش دوم : درس پنجم : خدا در فلسفه (۱)

- تاریخ فلسفه نشان می دهد که از همان ابتدای شکل گیری فلسفه و تفکر فلسفی، بحث و گفت و گو درباره خدا در جریان بوده و این موضوع در صدر مسائلی قرار داشته است که فیلسوفان بررسی کرده اند.
- در مباحث قبلی بخش اول وجوب و امکان و علت و معلول به این نقطه رسیده ایم که موجودات ممکن و معلول متکی به واجب الوجودی بالذات و غیرمعلول اند.
- در این بخش (بخش دوم) به دیدگاه فیلسوفان درباره خدا نظری می افکنیم و تا آنجا که مقدور و ممکن است، ارتباط دیدگاه هر فیلسوف در این باره را با سایر دیدگاه های وی به دست می آوریم.

□ عهد ایران و یونان باستان

❖ عهد ایران باستان :

- گزارش های اسطوره ای و نمادینی که از ایران باستان به دست ما رسیده است و نیز نظر فیلسوفانی مانند سهروردی نشان می دهد که حکما در عهد ایران باستان ، شناختی روشن از مبدأ هستی داشته اند.
- حکما در عهد ایران باستان ، خدا را نور هستی می دانستند که با پرتو و اشراق خود پدیده ها را ظاهر می سازد و خلق می کند.
- حکما در عهد ایران باستان از نخستین پرتو و مخلوق سخن گفته و او را « بهمن » نامیده اند.
- بهمن از نظر حکمای ایران باستان وجودی مجرد دارد.
- با اینکه آثار مدون و مکتوب چندانی از دوره ایران باستان به دست ما نرسیده است، اما گزارش های مختصر حکایت از آن دارند که حکیمان دوره باستان ایران، جهان را مخلوق خداوندی حکیم می دانسته اند.

❖ عهد یونان باستان :

- فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو، در جامعه ای زندگی می کردند که مردم آن به خدایان متعددی اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ و منشأ یک حقیقت در جهان می شمردند.
- از نظر فیلسوفان بزرگ یونان ، « زئوس » خدای آسمان و باران ، « آپولون » خدای خورشید و هنر و موسیقی و « آرتیس » خدای عفت و خویشتن داری بود.
- اعتقاد به این خدایان، که تعدادشان به ده ها مورد می رسید، چنان عمیق بود که انکار آنها، طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن جان را به دنبال داشت. حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی دادند که کسی با اندیشه شرک آلودشان مخالفت کند و به خدایان توهین نماید.
- اتهام اصلی سقراط : « او خدایانی را که همه به آنها معتقدند، انکار می کند و از خدایی جدید سخن می گوید »
- در چنین شرایطی، افلاطون تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و پندارها را اصلاح نماید.





□ دیدگاه های «تیلور» یکی از افلاطون شناسان مشهور اروپایی :

- « افلاطون ابداع کننده خدانشناسی فلسفی است.»
- « از نظر افلاطون، کار خداوند هدف دار است »
- « خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی های روشن است و این نظر، با چند خدایی یونان تفاوت دارد؛ زیرا در چندخدایی، خلقت آگاهانه معنا ندارد و چندخدایی شکل دیگری از همان کفر و بی خدایی است که افلاطون از آن یاد کرده است. »

□ خداوند در اندیشه افلاطون :

- « در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می زاید و نه از میان می رود و نه چیز دیگری را به خود راه می دهد و نه خود در چیزی دیگری فرو می شود .
- او نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافتنی است .
- فقط با تفکر و تعقل می توان به او دست یافت و از او بهره مند شد»

□ خداوند در اندیشه ارسطو :

- ارسطو که از قدرت استدلال و منطق قوی برخوردار بود، تلاش کرد ، برهان هایی بر وجود خدا و مبدأ نخستین جهان ارائه کند.
- استدلال های ارسطو بر وجود خدا ، گرچه قدم های اولیه بوده اند، اما از استحکام خاصی برخوردارند و زمینه قدم های بعد را فراهم می کنند.
- ارسطو در یکی از نوشته های خود می گوید: « به طور کلی، هر جا که یک خوب تر و بهتر وجود دارد، خوب تر و بهتری نیز هست. حال، در میان موجودات برخی خوب تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب ترین و بهترین است وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است»
- ارسطو در جای دیگری از کتاب خود می گوید: « نمی شود که یک نظم و انتظام بر جهان حاکم باشد، بدون اینکه موجودی جاویدان و برتر از ماده در کار باشد.»





❑ خدا در اندیشه های فیلسوفان دوره جدید اروپا :

- با شکل گیری دوره جدید اروپا از قرن های ۱۴ و ۱۵ و پیدایش دو جریان عقل گرا، و حس گرا/ تجربه گرا در فلسفه، درباره خدا نیز دیدگاه های مختلفی ظهور کرد که به گونه ای ریشه در این دو جریان داشتند.

❖ خدا در اندیشه دکارت (فیلسوف عقل گرای قرن هفدهم) :

- دکارت، در یکی از استدلال های خود می گوید: « من از حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر که خود من و هر چیز دیگری به وسیله او خلق شده ایم، تصویری دارم. این تصور نمی تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی ام. پس، این تصور از من و هر موجود متناهی دیگری نیست بلکه از وجود نامتناهی است؛ اوست که می تواند چنین ادراکی به من بدهد. »

❖ خدا در اندیشه هیوم (فیلسوف حس گرا و تجربه گرای قرن هجدهم) :

- دیوید هیوم، می گوید: « نه تنها دلایل دکارت، بلکه دلایل گذشتگان نیز قابل نقدند. »
- از نظر هیوم، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؛ زیرا عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد.
- به نظر هیوم، مهم ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد.
- به عقیده هیوم، یکی از دلایل این ناتوانی این است که براساس نظم موجود جهان، شما حداکثر می توانید یک ناظم و مدبر را اثبات کنید اما نمی توانید به یک خالق نامتناهی و واجب الوجود بالذات برسید .

❖ خدا در اندیشه کانت (فیلسوف عقل گرای قرن ۱۸ آلمان) :

- کانت ، راهی متفاوت با دکارت و دیگر فیلسوفان عقل گرای پیشین برای پذیرش خدا پیمود.
- کانت به جای اثبات وجود خدا از طریق مخلوقات یا برهان علیت و یا وجوب و امکان، ضرورت وجود خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد.
- خلاصه یکی از توضیحات کانت چنین است:
- ✓ زندگی جمعی انسان بدون اصول اخلاقی و رعایت آنها امکان پذیر نیست.
- ✓ اگر انسان ها در زندگی اجتماعی حدودی از اخلاق را رعایت نکنند و مسئول کارهای خود نباشند، هرج و مرج پدید می آید و زندگی متلاشی می شود.
- ✓ مسئولیت پذیری و رعایت اخلاق تنها درجایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند.
- ✓ برای موجودات بدون اختیار، وظیفه اخلاقی معنا ندارد.
- ✓ اختیار و اراده نمی تواند ویژگی بدن باشد که ماده ای مانند سایر مواد است بلکه باید ویژگی نفسی غیرمادی باشد که فناناپذیر است و با مرگ بدن از بین نمی رود.
- ✓ روح و نفس مجرد که سعادتش در کسب فضیلت و رعایت اصول اخلاقی است، چون موجودی جاودانه است، برای سعادت دائمی خود به جهانی ماوراء دنیای ما نیاز دارد و چنین جهانی نیز مشروط به وجود خدایی جاودان و نامتناهی است .





□ خدا و معناداری زندگی

- بعد از کانت، فیلسوفان حس گرا و تجربه گرا که جریان غالب فلسفی در اروپا را تشکیل می دادند و با توجه به مبنای خود نمی توانستند از برهان عقلی محض استفاده کنند، براساس نظرشان درباره خدا دو دسته شدند :
 - ❖ دیدگاه هیوم و اوگوست کنت :
 - ✓ چون ما ابزاری جز حس و تجربه برای شناخت نداریم، یا خدایی نیست و یا نمی توانیم او را اثبات کنیم.
 - ❖ دیدگاه ویلیام جیمز (فیلسوف آمریکایی قرون نوزدهم و بیستم) و برگسون (فیلسوف فرانسوی قرن بیستم) :
 - ✓ این دو فیلسوف از تجربه های معنوی درونی و عشق و عرفان برای اثبات خداوند استفاده کردند.
 - ✓ ویلیام جیمز می گوید : « من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه های شخصی درونی ما نهفته است »
- بدین ترتیب، در قرن بیستم و یکم فیلسوفانی ظهور کردند که در عین اعتقاد راسخ به خدا، به جای ذکر دلایل اثبات وجود او، به رابطه میان « اعتقاد به خدا » و « معناداری زندگی » توجه کردند و نشان دادند که زندگی بدون اعتقاد به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی و ناظر بر انسان است، دچار خلأ معنایی و پوچی آزاردهنده ای می شود.
- زندگی معنادر عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از ارزش های اخلاقی است که انسان را نسبت به آینده مطمئن می کند و آرامشی برتر به او می دهد.
- کیرکگور، فیلسوف دانمارکی قرن بیستم معتقد است که ایمان هدیه ای الهی است که خداوند به انسان عطا می کند . خدا انسان مؤمن را برمی گزیند و به او ایمان هدیه می کند و اگر کسی شایسته این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سیری خواهد کرد .
- کاتینگهام ، از نویسندگان این حوزه، می گوید: قبول خداوند « زندگی ما را در بستری قرار می دهد که آن را با ارزش و با اهمیت می سازد و این امید را می دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه ای افتاده ایم که در آن هیچ امری در نهایت، اهمیت ندارد، می توانیم مأمّن و پناهگاهی بیابیم.»
- این فیلسوف در کتاب خود به این مسئله اشاره می کند که پس از سیر نزولی استدلال های عقلی و فلسفی در اروپا بر اثبات وجود خدا، برخی از فیلسوفان به این سمت حرکت کردند که خدا را عامل اصلی معنا بخشی به زندگی معرفی کنند.





بخش دوم : درس ششم: خدا در فلسفه (۲)

□ یادآوری نکته مهم :

- بحث فیلسوف، خواه مسلمان، خواه مسیحی و خواه پیرو هر مسلک دیگر درباره خدا، تا وقتی فلسفی است که از روش فلسفه، یعنی استدلال عقلی محض، تجاوز نکند و نتایج تفکر خود را به صورت استدلالی عرضه نماید.
- فیلسوف کسی نیست که عقیده ای نداشته باشد، بلکه کسی است که براساس قواعد فلسفی عقیده ای را پذیرفته و با قواعد فلسفی از عقیده خود دفاع کند.
- فیلسوف معتقد به خدا، از طریق استدلال به خدا اعتقاد پیدا کرده است و از همین طریق هم از خدا دفاع می کند.

□ اثبات وجود خدا از طریق عقل و استدلال :

- برخی از فلاسفه اروپایی به این نتیجه رسیده بودند که وجود خدا را نمی توان از طریق عقل و استدلال عقلی اثبات کرد.
- برخلاف فلاسفه اروپایی، فیلسوفان مسلمان، از فارابی تا ملاصدرا و فلاسفه معاصر، به این نتیجه رسیدند که اثبات وجود خدا از طریق استدلال عقلی امکان پذیر است.
- هر کدام از فلاسفه اسلامی تلاش کرده اند با بیانی بسیار دقیق، استدلال های طرح شده درباره اثبات وجود خدا را توضیح دهند یا استدلالی جدید ارائه کنند.
- در این درس استدلال های فارابی و ابن سینا را مورد بررسی قرار می دهیم.

□ استدلال فارابی درباره اثبات وجود خدا :

- در جهان پیرامون ما اشیایی هستند که وجودشان از خودشان نیست و معلول چیزهای دیگرند.
- وجود علت بر وجود معلول مقدم است و وجود معلول مشروط به وجود علت است. یعنی، فقط در صورتی که علت موجود باشد، معلول هم موجود خواهد بود.
- اگر معلولی که اکنون موجود است علتی داشته باشد که آن علت هم خودش معلول باشد، به ناچار، این معلول هم علت دیگری دارد. حال اگر این علت دوم هم معلول باشد، برای موجود شدن به علت سومی نیازمند است.

❖ تعریف تسلسل علل نامتناهی :

اکنون اگر سلسله علت ها بخواهد تا بی نهایت پیش برود، یعنی منتهی به علتی نشود که معلول دیگری نباشد، تسلسل علل نامتناهی پیش می آید و چنین تسلسلی محال است؛ زیرا اگر سلسله علت ها بخواهد تا بی نهایت به عقب برود، اصلاً توبت به معلولی که هم اکنون پیش روی ماست، نمی رسد. به عبارت دیگر، ابتدا داشتن سلسله بی نهایت، خود متناقض و غیرممکن است.





❖ مثال تسلسل علل نامتناهی :

- شخصی می خواهد تعدادی آجر را به صورت مایل و با تکیه یکی بر دیگری، روی یک سطح صاف بچیند.
- برای این کار، ابتدا یک ستون عمودی روی زمین نصب می کند و آجر اول را به صورت مایل به آن تکیه می دهد.
- آنگاه آجر دوم را به آجر اول تکیه می دهد و بقیه آجرها را به همین ترتیب می چیند.
- در این میان، اگر کسی بگوید به آن ستون ثابت نیازی نیست، عملاً نمی تواند هیچ سلسله ای از آجرهای مایل، حتی یک آجر را روی زمین قرار دهد و همان آجر اول هم خواهد افتاد.
- معلول بودن هر موجود و نیاز آن به علت مانند متکی بودن هر آجر به آجر دیگر است.
- همان طور که سلسله آجرهای متکی به هم باید به ستونی ختم شوند که نگه دارنده همه آجرهای دارای اتکاست. سلسله موجودات معلول نیز نیازمند موجودی است که معلول نباشد.
- پس، در ابتدای سلسله علت ها و معلول ها علتی وجود دارد که وجودش وابسته به دیگری نیست؛ یعنی خودش « واجب الوجود » و « علة العلل » موجودات دیگر است .

□ استدلال ابن سینا درباره اثبات وجود خدا :

- در درس « جهان ممکنات » که بحث از وجوب و امکان بود، برهان ابن سینا برای اثبات واجب الوجود بالذات را خواندیم.
- ❖ خلاصه برهان « وجوب و امکان » :
- وقتی به موجودات این جهان نگاه می کنیم، می بینیم که این موجودات در ذات خود نسبت به وجود و عدم (بودن و نبودن) مساوی اند؛ هم می توانند باشند و هم می توانند نباشند. به عبارت دیگر، این موجودات ذاتاً ممکن الوجودند.
- ممکن الوجود بالذات، برای اینکه از تساوی میان وجود و عدم درآید و موجود شود، نیازمند واجب الوجود بالذات است؛ موجودی که وجود، ذاتی او باشد.
- پس، موجودات این جهان به واجب الوجودی بالذات وابسته اند که آنها را از حالت امکانی خارج کرده و پدید آورده است.

□ فلاسفه مسلمان و معناداری حیات :

- بحث دیگری که فلاسفه مسلمان در کنار اثبات وجود خدا داشته اند، بحث درباره تأثیر این اعتقاد در زندگی انسان و نقش آن در معنابخشی به حیات بشری است. در مقام مثال، آنان وجود خدا و تأثیر آن در حیات انسانی را شبیه به وجود آب و نقش آن در حیات جسمانی بشر می دانند.
- فلاسفه مسلمان می گویند که بشر ابتدا از طریق حواس به وجود آب پی می برد و آن را یک امر واقعی می پاید؛ آنگاه این آب واقعی را می نوشد. آب واقعی است که نیاز او را برطرف می کند و سیرایش می سازد. خدا نیز همین گونه است.





- اعتقاد به خدایی، می تواند به زندگی معنا دهد و انسان را وارد مرتبه ای برتر از زندگی کند که به کمک عقل و منطق یا همراه دیگری وجود او را پذیرفته باشد و در ارتباط روحی و معنوی با او زندگی کند.
 - از نظر یک فیلسوف الهی، پذیرش وجود خداوند با صفاتی که دارد، به فیلسوف این امکان را می دهد که بتواند معیارهای یک زندگی معنادار را به دست آورد:
 - ✓ جهان را غایتمند بباید و آن را توضیح دهد.
 - ✓ انسان را موجودی هدفمند بشناسد و این هدف را مشخص کند.
 - ✓ برای گرایش فطری انسان به خیر و زیبایی مابازایی واقعی قائل شود.
 - ✓ آرمان های مقدس و فراتر از زندگی مادی را معتبر و درست بداند.
 - ✓ در برابر یک وجود متعالی و برتر احساس تعهد و مسئولیت داشته باشد.
 - اگر فیلسوفی نتواند وجود چنین خدایی را اثبات کند، امکان پذیرش پنج گزاره فوق را از دست می دهد.
 - این سبنا که وجود خداوند را با دلایل فلسفی اثبات کرده است، در عین حال توصیفی مبتنی بر عشق از رابطه خدا و جهان و انسان ارائه می دهد که می تواند دربردارنده برخی از عناصر پنج گانه باشد. او در رساله ای که درباره عشق نوشته است، می گوید: «هریک از ممکنات به واسطه حقیقت وجودش، همیشه مشتاق کمالات و خیرات است و برحسب فطرت خود از بدی ها گریزان. همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری را که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است، عشق می نامیم»
 - این سبنا معتقد است که عشق و محبت میان انسان و جهان از جاذبه عشق الهی ناشی می شود که در کنه و ذات جهان هستی به ودیعت نهاده شده است.
- | | |
|------------------------------|---------------------------------|
| فلک جز عشق محرابی ندارد | جهان بی خاکِ عشق، آبی ندارد |
| کسی کز عشق خالی شد، فسرده ست | گرش صدجانب و د، ب ی عشق مرده ست |
| طبایع جز کشش کاری ندانند | حکیمان این کشش را عشق خوانند |
| گر اندیشه کنی از راه پیش | به عشق است ایستاده آفرینش |





□ عقل در فلسفه :

- همان طور که مفهوم « دین » ما را به یاد « ایمان » می اندازد و مفهوم « عرفان »، « شهود و عشق » را تداعی می کند مفهوم فلسفه نیز با « عقل » و « عقلانیت » گره خورده است .
- معمولاً از فیلسوفان به عنوان مهم ترین مدافعان عقل یاد می کنند.
- فیلسوفان وجه تمایز انسان از حیوان را عقل می دانند و معتقدند که منظور ارسطو از ناطق وقتی که انسان را به « حیوان ناطق » تعریف می کند، همان « عقل » است.
- تاریخ فلسفه با تاریخ عقل نیز پیوندی ناگسستنی دارد و تحولات معنا و محدوده عقل، با تحولات فلسفه گره خورده است

□ مباحث این درس :

- مقصود فیلسوفان از عقل چیست؟
- محدوده و قلمرو عقل چه اندازه است و این قلمرو چه تحولاتی را در طول تاریخ طی کرده است؟
- امروزه عقل چه جایگاهی در فلسفه دارد؟

□ تعریف عقل

- عقل توانمندی ای است که به کمک آن استدلال می کنیم و از این طریق به دانش ها و حقایق دست می یابیم.

□ توانمندی های عقل

- انسان با عقل خود استدلال می کند و می تواند دریابد که چه چیزهایی هست و چه چیزهایی نیست .
- انسان با عقل خود، می تواند بفهمد که کدام کار خوب است و باید انجام دهد و کدام کار بد است و نباید انجام دهد.
- انسان با عقل خود می تواند پی ببرد که کدام سخن درست و کدام نادرست، و کدام رفتار پسندیده و کدام ناپسند است
- از نظر فیلسوفان، توانمندی در کودک به صورت بالقوه است؛ با تربیت و تمرین به فعلیت می رسد و تقویت می شود به همین سبب، در افراد مختلف، متفاوت است.
- برخی از انسان ها قدرت عقلی بیشتر و بعضی قدرت عقلی کمتری دارند.





❑ مصداق وجودی عقل

- کاربرد دیگر عقل در فلسفه برای موجوداتی است که از ماده و جسم مجردند و در قید زمان و مکان نیستند.
- این موجودات در افعال خود به ابزار مادی هم نیاز ندارند.
- بسیاری از فلاسفه معتقدند که علاوه بر عالم طبیعت، عوالم دیگری هم وجود دارد که با حواس ظاهری نمی توان آنها را درک کرد. یکی از این عوالم، «عالم عقل» است.
- فیلسوفان الهی می گویند بسیاری از فرشتگان که در کتاب های آسمانی، از جمله قرآن کریم، از آنها یاد شده است، همین موجودات عقلانی، یعنی موجودات مجرد از ماده و جسم که فیلسوفان با دلیل و برهان وجود آنها را اثبات می کنند.
- فیلسوفان الهی معتقدند که علم این قبیل موجودات، از طریق استدلال و کنار هم گذاشتن مفاهیم نیست بلکه عقول (فرشتگان) حقایق اشیا را «شهود» می کنند و به مفاهیم و استدلال مفهومی نیازی ندارند.
- فیلسوفان الهی معتقدند که روح هر انسانی استعداد رسیدن به چنین مرتبه ای از عقل را دارد یعنی می تواند با تهذیب نفس به مرتبه ای برسد که کاملاً از ماده و جسم مجرد باشد و در عین حال که از قوه استدلال برخوردار است، همچون عقول، بسیاری از حقایق را شهود کند.
- فیلسوفان الهی - قوه استدلال را مرتبه نازل و پایین عقل مجرد می شمارند و می گویند توانایی بشر در ساختن مفاهیم کلی، خود پرتوی از همان عقل است که در وجود هر انسانی هست. پس از شکل گرفتن مفاهیم کلی است که انسان توانایی صورت بندی استدلال را پیدا می کند و قیاس های مختلف را، آن گونه که در منطق گفته شده است، می سازد.

❑ عقل نزد حکمای ایران باستان

- از عهد باستان تاکنون، از چین در شرق آسیا تا یونان و روم در اروپا، گزارش هایی درباره عقل و تحلیل و تبیین فیلسوفان از آن وجود دارد.
- یکی از کانون های اولیه عقل گرایی، ایران باستان است که اندیشمندان آن به خردورزی و فرزانهگی شهرت داشتند.
- گزارش هایی مانند گزارش فردوسی در شاهنامه و برخی نقل های تاریخی و آثار مکتوب مربوط به آن دوره از چنین توجهی به عقل و خردورزی حکایت می کنند؛ به گونه ای که می توان گفت آنان هم از عقل به عنوان یک وجود نورانی و مجرد آگاه بوده اند و هم به عقل به عنوان تعقل و خردورزی و برهان اهمیت می داده اند.
- در اندیشه حکیمان ایران باستان، خرد با وجود آفریدگار متحد و یگانه است و آفریدگار، کل جهان را با خرد و عقل رهبری می کند.
- آنان عقیده داشتند که «خدا براساس خرد می آفریند» و می گفتند که «مزدا» که همان خداست، با خرد و اندیشه خرد جهانیان و وجدان ها و خردها را آفریده است.
- به نظر می رسد که این خرد و عقل که آفریده آفریننده است، وجودی عقلانی است که خرد و عقل انسان پرتو و مظهر اوست. به همین سبب، فردوسی که شاهنامه خود را با بیت زیر آغاز کرده، در حکایات خویش از فرزانهگانی خبر می دهد که از خرد و عقل بهره داشته و حکیمانه زندگی نموده اند.

حکیمانه زندگی نموده اند. به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد





❑ عقل در یونان باستان :

❖ عقل نزد هراکلیتوس :

- در میان فیلسوفان یونان باستان، هراکلیتوس از حقیقتی به نام « لوگوس » سخن می گوید که به معنای « عقل » است و « نطق »
- هراکلیتوس به هر دو معنای عقل توجه داشته است و « کلمه » و « سخن » نزد او ظهور و پرتو عقل محسوب می شوند.
- عقل نزد هراکلیتوس ، همان حقیقتی است که هم جهان و اشیاء ظهور او هستند، هم کلمات و سخن بنابراین، از نظر هراکلیتوس اشیاء عالم، همان کلمات عقل و بیان علم و حکمت اویند.

❖ عقل نزد پارمینیدس و افلاطون :

- پارمینیدس، دیگر فیلسوف یونانی پیش از سقراط، معتقد به وجود عقلی بود که عقل انسان برای فهم امور باید به آن متصل شود.
- افلاطون نیز به چنین عقلی، که آن را « عقل جهانی » یا « عقل کلی » می نامید ، اعتقاد داشت و انسان را نیز دارای مراتبی از عقل می دانست.

❖ عقل نزد ارسطو :

- ارسطو به عقل به عنوان قوه استدلال انسان، توجه ویژه ای داشت و توضیح می داد که قوه عقل براساس کاری که انجام می دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می شود و براساس آن، دانش بشری نیز دو قسم می گردد : علم نظری و علم عملی
- ارسطو انواع استدلال ها را در بخش منطق آثار خود تدوین کرده، استدلال تجربی را از استدلال عقلی محض جدا کرد و کاربرد هر کدام را روشن ساخت.
- ارسطو، انسان را با مفهوم « حیوان ناطق » تعریف کرد که در آن، مقصود از نطق، همان تفکر بود.
- ارسطو عقل را قانی انسان می دانست، بدین ترتیب، او تصویر روشن تری از عقل عرضه کرد .

❑ عقل نزد فیلسوفان اروپایی

- عقل در دوره جدید اروپا، یعنی از رنسانس تاکنون، تحولاتی را از سرگذرانده که عمدتاً مربوط به حدود توانایی های عقل است.
- در ابتدای رنسانس که تحولات اجتماعی و فکری معمولاً در تقابل با حاکمیت کلیسا رقم می خورد، عقل جایگاه ممتازی پیدا کرد و یگانه معیار و مرجع درستی و نادرستی افکار و عقاید تلقی شد، درحالی که قبل از آن، به خصوص در دوره اول حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن ۹ تا ۱۳) بزرگان کلیسا دخالت و چرا کردن عقل را عامل تضعیف ایمان می دانستند.
- حتی برخی از بزرگان کلیسا عقل را امری شیطانی می پنداشتند و در برابر استدلال های عقلی می ایستادند و می گفتند که ایمان قوی از آن کسی است که در برابر شبهه های عقلی بایستد و در ایمان خود استوار بماند.
- در دوره دوم حاکمیت کلیسا، به خصوص در قرن های پانزدهم تا سیزدهم، فیلسوفان و حکمای مسیحی تحت تأثیر مطالعه کتاب های ابن سینا و ابن رشد و سایر فیلسوفان مسلمان، به عقل و تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند اما از آنجا که این توجه با مبانی اولیه کلیسای کاتولیک سازگاری نداشت، منجر به حاکمیت عقل در مقابل دین شد، به تدریج، در دوره رنسانس عقل جای دین را گرفت و دین را در گوشه ای از زندگی انسان ها به حاشیه راند.





- در همان ابتدای توجه به عقل در اروپا، اختلافی میان فلاسفه آغاز شد و به تدریج رشد کرد؛ به گونه ای که فیلسوفان اروپا به دو دسته «عقل گرا» و «تجربه گرا» تقسیم شدند.
- «فرانسس بیکن» که روش تجربی را بهترین روش برای پیشرفت زندگی بشر می دانست، از فیلسوفان خواست که از بت هایی که فلاسفه قدیم برای ما ساخته اند، دست بردارند و فقط به آنچه از طریق تجربه به دست می آید تکیه کنند.
- دکارت که با ریاضیات به خوبی آشنا بود، به همه توانایی های عقل، مانند داشتن بدیهیات عقلی، استدلال های عقلی محض و نیز تجربه توجه داشت.
- دکارت معتقد بود که عقل می تواند وجود خدا و نفس مجرد انسان و اختیار او را، با استدلال اثبات کند.
- دکارت به عقل به عنوان یک حقیقت برتر و متعالی در جهان و در انسان، آن گونه که برخی فیلسوفان یونان و فلاسفه مسلمان معتقد بودند، عقیده ای نداشت و عقل را صرفاً یک دستگاه منطقی استدلال می دانست.
- کانت در داوری میان عقل گرایان و تجربه گرایان، این بخش از نظر تجربه گرایان را پذیرفت که عقل نمی تواند وجود اموری مانند خدا و نفس مجرد انسان را اثبات کند، اما برخلاف آنان، راهی دیگر برای پذیرش اموری مانند خدا و نفس مجرد انسانی پیشنهاد کرد.
- کانت درباره مفاهیم فلسفی، مانند «وجود»، «ضرورت»، «امکان» و «علیت» نظری متفاوت با فیلسوفان گذشته داشت.
- فیلسوفان گذشته مانند ارسطو و ابن سینا، عقیده داشتند که عقل این مفاهیم فلسفی را از واقعیت گرفته و انتزاع کرده است اما کانت معتقد بود که این مفاهیم ساختار ذهن انسان اند و عقل و ذهن، اشیای خارجی را در این ساختار درک می کند.
- این بیان کانت، تحولی عظیم در کارکرد عقل به وجود آورد و عقل را به عنوان ابزار شناخت واقعیات خارجی، به امری بدل کرد که مفاهیم «ذهنی» را شناسایی می کند.
- اوگوست کنت در قرن نوزدهم با تأثیرپذیری از دیدگاه کانت درباره عقل، به طور کلی عقل فلسفی و کار عقل در تأسیس فلسفه را کاملاً ذهنی خواند.
- اوگوست کنت گفت که فیلسوفان، دستگاهی فلسفی از جهان ارائه می دهند ولی حقیقتاً این دستگاه، ناظر بر واقعیت نیست بلکه ناظر بر ساخته ذهن آنان و حاصل تأملات ذهنی است.
- از نظر اوگوست کنت، عقل صرفاً آنگاه که با روش تجربی و حسی وارد عمل می شود، به واقعیت دست می یابد و به «علم» می رسد. بنابراین، از نظر کنت فقط عقل از طریق علم تجربی می تواند به شناخت واقعیت نائل شود.
- این دیدگاه به تدریج در میان فیلسوفان اروپایی گسترش یافت و در مسائل مختلف، از قبیل نسبت عقل و دین، توانایی عقل در اثبات ماوراء الطبیعه و نگاه انسان به خود و جهان آثاری برجای گذاشت.





بخش دوم : درس هشتم: عقل در فلسفه (۲)

- یکی از عوامل مهم توجه به عقل و عقلانیت در جهان اسلام، پیام الهی و سخنان پیامبر اکرم (ص) و عزت گرامی ایشان بود.
- کثر شخصیتی را در تاریخ اسلام مشاهده می کنیم که در بزرگداشت عقل سخن نگفته و یا با عقل ستیز کرده باشد.
- عقل، در فرهنگ عمومی مسلمانان، جایگاه ممتاز و ویژه ای به دست آورده و همواره از عقل به تجلیل یاد شده است.
- جایگاه ممتاز عقل، سبب حرکت عمومی مسلمانان به سوی علم و دانش در حوزه های مختلف شد.

شکل های عمده مخالفت با عقل :

مخالفت برخی از جریان های فکری اسلامی با عقل، در شکل های دیگری ظهور کرد که دو شکل عمده آن عبارت اند از:

- ✓ تنگ کردن محدوده اعتبار و کارآمدی عقل در عین پذیرش آن
- ✓ مخالفت با فلسفه و منطق، تحت عنوان دستاوردی یونانی و غیراسلامی.
- ✗ در شکل اول، این جریان ها می گوشتند نشان دهند که برخی روش های عقلی در مسائل دینی کاربردی ندارند و کسانی که از این روش ها استفاده می کنند، مرتکب خطا می شوند.
- ✗ شکل دوم مخالفت با عقل، به صورت مخالفت با فلسفه ظهور کرد:
- از ابتدای رشد فلسفه در جهان اسلام تاکنون، همواره کسانی گفته اند که دانش فلسفه از یونان وارد جهان اسلام شده و دربردارنده عقاید کسانی مثل سقراط، افلاطون و ارسطوست و با عقاید اسلامی سازگار نیست.
- در پاسخ به این سخن، فلاسفه می گویند جدا از اینکه بسیاری از آراء فیلسوفانی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو با آموزه های اسلامی سازگاری دارد، باید توجه کنیم که فلسفه دانش و شاخه ای از معرفت است که هر فردی از هر ملت و نژادی می تواند وارد این شاخه از دانش بشود و درباره مسائل آن، که مربوط به هستی و حقیقت استیاست، بیندیشد و تولید دانش کند.
- همان طور که در سایر شاخه های دانش می توان از آراء و نظرات دیگران استفاده کرد، در این دانش نیز بهره گیری از دستاوردهای متفکران دیگر ضروری است و با نقد و بررسی این دستاوردها می توان قدم های بیشتری در جهت این دانش برداشت.
- اگر ما بپذیریم که عقل می تواند درباره هستی بما هر هستی و حقیقت پدیده ها بیندیشد و دانشی به ارمغان آورد، این دانش، فلسفه است.
- در درستی و نادرستی یک دانش نیز فقط استدلال است که دآوری می کند، نه یونانی یا ابرائی و یا چینی بودن.

□ دو مصداق عقل نزد فیلسوفان مسلمان

فیلسوفان مسلمان، از قارایی تا علامه طباطبایی و سایر فیلسوفان عصر حاضر، درباره هر دو مصداق عقل سخن گفته و پیرامون هر دو کتاب ها نوشته اند:

(۱) عقل، به عنوان وجودی برتر و متعالی در هستی

(۲) عقل، به عنوان قوه استدلال و شناخت.





□ عقل، به عنوان وجودی برتر

- فیلسوفان مسلمان، روشن تر و دقیق تر از هراکلیتوس و افلاطون مرتبه ای از موجودات را که حقیقت وجودشان عقلی است، اثبات کرده اند.
- فیلسوفان مسلمان، اولین مخلوق خدا را عقل می دانند که موجودی کاملاً روحانی و غیرمادی است و عقل دیگری نیز به ترتیب از آن به وجود آمده اند.
- این موجودات مجرد که فوق عالم طبیعت اند و فیض خداوند از طریق آنها به عوالم دیگر می رسد، عالم عقل را تشکیل می دهند.
- این عقل هم علم حضوری به خود دارند، هم خالقشان را با علم حضوری درک می کنند و هم به مخلوقات پایین تر از خود علم دارند و آنها را درک حضوری می کنند و هر دم در کار اداره و فیض رساندن به آنها هستند.

غیر این عقل تو، حق را عقل هست که بدان تدبیر اسباب سمات

- فیلسوفان مسلمان، می گویند عقلی که در انسان هست و به او توانمندی اندیشیدن می دهد نیز پرتوی از همان عالم عقل است که اگر تربیت شود و رشد کند، علاوه بر استدلال کردن، می تواند حقایق را آن گونه که عقل درک می کنند، بیابد و مشاهده کند. یکی از عقول عالم عقل «عقل فعال» نام دارد.
- عقل فعال، عامل فیض رسانی به عقل انسان هست.
- فارابی می گوید:

مقام و منزلت عقل فعال نسبت به انسان، مانند آفتاب است نسبت به چشم، همان طور که آفتاب نوربخش می کند تا چشم انسان ببیند و بینی بالفعل شود، عقل فعال نیز نخست چیزی در قوه عقلی آدمی اضافه می کند؛ به طوری که فعالیت عقلی برای انسان ممکن می شود و در نتیجه، عقل شروع به فعالیت می کند و به ادراک حقایق ناآل می شود.

□ عقل به عنوان قوه استدلال و شناخت

- فیلسوفان مسلمان را نمی توان به دو گروه عقل گرا و تجربه گرا تقسیم کرد؛ زیرا عموم آنان عقیده دارند که همه کارکرد های عقل و انواع استدلال ها، از جمله استدلال تجربی، تشبیل و برهان عقلی محض، هر کدام در جایگاه خود روشی درست برای کسب دانش به حساب می آیند.
- استدلال های عقلی معیار اولیه قبول یا رد هر حکم و هر نظر علمی و فلسفی هستند. از این رو گفته اند که «ما فرزندان دلیل هستیم».
- ابن سینا می گوید: «هرکس که عادت کرده سخنی را بدون دلیل بپذیرد، از حقیقت انسانی خارج شده است».

➤ **با توجه به این مبنای مشترک، عموم فیلسوفان مسلمان عقیده دارند که:**

- ❖ پذیرش هر اعتقاد و آیینی نیازمند استدلال عقلی است؛ هر چند این استدلال عقلی برای سطوح مختلف جامعه متفاوت است و حجت و دلیل هرکس به اندازه توان و قدرت فکری اوست. بنابراین، ایمانی ارزشمند است که پشتوانه عقلی داشته باشد. ایمانی که از چنین پشتوانه ای تهی است، ارزش چندانی ندارد و چه بسا انسان را به سوی کارهای غلط و اشتباه بکشانند.
- ❖ فلاسفه مسلمان عقل را در کنار حس و قلب، یکی از ابزار معرفت می دانند.
- ❖ فلاسفه مسلمان، معتقدند که ما می توانیم به کمک این ابزار در آیات و روایات بیندیشیم و احکام و معارف آنها را به دست آوریم.
- ❖ فلاسفه مسلمان همچنین عقل را در کنار قرآن و سنت، یکی از منابع کسب احکام و معارف دین معرفی می کنند و از محققان و مجتهدان می خواهند که از این منبع نیز برای رسیدن به حقایق دین بهره ببرند.
- ❖ فیلسوفان مسلمان با اینکه اساس پذیرش هر اعتقاد و آیینی را استدلال عقلی می دانند، راه کسب معرفت را به عقل منحصر نمی کنند بلکه حس و شهود را هم معتبر می دانند. از این رو، برخی از آنان تلاش می کردند با تربیت خود و تهذیب نفس به معرفت شهودی دست یابند.





فلاسفه مسلمان، همچنین وحی را عالی ترین مرتبه شهود می شمارند که به پیامبران الهی اختصاص دارد. انبیای الهی از این طریق به برترین دانش ها و معارف دست می یابند و آن دانش ها را در اختیار انسان های دیگر قرار می دهند.

▪ از نظر فیلسوفان مسلمان، استدلال عقلی، شهود و وحی هر سه ما را به حقیقت می رسانند و لذا در موضوعات مشترک حتماً به یک نتیجه خواهند رسید و مؤید یکدیگر خواهند بود.

▪ البته ما انسان ها چون توانمندی های عقلی محدود و متفاوتی داریم، ممکن است از استدلال عقلی درست استفاده نکنیم، به نتیجه های نادرست و اشتباه برسیم و احساس کنیم میان دستاوردهای عقلی ما و داده های وحی تعارض هایی وجود دارد، در این قبیل موارد باید تلاش علمی خود را افزایش دهیم، از دانش دیگران بهره ببریم و از تعارض های ظاهری بکاهیم. از این رو، ملاصدرا می گوید:

« امکان ندارد که احکام و قوانین دین حق و روشن الهی با دانش و معرفت یقینی و قطعی در تقابل باشد و نفیرین بر آن فلسفه ای که قوانینش با قرآن و سنت مخالف و متضاد باشد و با آنها مطابقت نکند. »

مرکز آکادمی
الف





بخش سوم : درس نهم : آغاز فلسفه در جهان اسلام (۱)

- از ورود فلسفه به جهان اسلام در حدود سیزده قرن می گذرد.
- در حقیقت سیزده قرن است که مسلمانان نوعی « حیات علمی » دارند که از آن به « حیات فلسفی » تعبیر می کنیم.
- « حیات علمی و فلسفی » در جامعه ای جوانه می زند و رشد می کند که « حیات عقلی » وجود داشته باشد.
- حیات علمی و حیات فلسفی از میوه ها و ثمرات « حیات عقلی » اند.
- پس از گذشت حدود دو قرن از ظهور اسلام، حیات فلسفی به مرحله ای از رشد رسید که اولین فیلسوف مشهور مسلمان به نام « ابویوسف یعقوب بن اسحاق » ظهور کرد و حدود ۲۷۰ کتاب و رساله از خود به یادگار گذاشت.

□ زمینه های رشد فلسفه

- اگر رشد و شکوفایی علم در جامعه را به رشد گیاهان در یک مزرعه تشبیه کنیم، می توان گفت اولین شرط آن وجود زمین آماده و حاصلخیز است.
- وجود « حیات عقلی » در یک جامعه و حضور عقلانیت و احترام به عقل، همان زمین آماده ای است که دانه هر شاخه از دانش در آن کاشته شود، درخت تناوری خواهد شد و ثمر خواهد داد.
- مورخان علم گزارش داده اند که حیات تعلیمی مسلمانان با ظهور اسلام و تشکیل جامعه اسلامی مقارن بوده است.
- پیامبر اکرم (ص) و قرآن کریم « حیات عقلی » جامعه اسلامی را پایه گذاری کردند.
- پیامبر اکرم (ص) برای ایجاد چنین حباتی از روش هایی خاص و بدیع استفاده کرد؛ به طوری که جامعه اسلامی عصر اودر زمانی کوتاه به مرتبه ای ممتاز از « حیات عقلی » نائل آمد.
- پیامبر اکرم، قرآن کریم و پیشوایان بزرگوار، برای حیات عقلی که همان فضای فرهنگی و اجتماعی جهت بحث و گفت و گوی عقلانی است، زمینه سازی کرده، فرصت تفکر و اندیشه ورزی برای مردم فراهم آمد و بسیاری از مردم وارد مباحثات علمی شدند.
- برخی از این زمینه سازی ها که در قرآن کریم و گفتار و رفتار رسول خدا مشاهده می شود، عبارت اند از:
 - ارزش قائل شدن برای اصل تفکر و خردورزی.
 - تکریم علم به عنوان ثمره تفکر و خردورزی.
 - تکریم پیوسته عالمان و دانشمندان.
 - طرح مباحث علمی و عقلی و فلسفی و به کار گرفتن شیوه های مختلف استدلال.
 - مذمت پیوسته نادانی و جهل، به طوری که در جامعه یک ویژگی منفی تلقی شود.
 - دعوت به یادگیری علوم دیگر ملت ها و تمدن ها و استفاده از آنها.
- از عصر رسول خدا بحث و گفت و گوی عقلی در مسائل اعتقادی آغاز شد.
- در قرن اول هجری، دانشمندی تربیت شدند که در روش عقلی و استدلالی در مسائل اعتقادی مانند اثبات وجود خدا، صفات خداوند، ضرورت معاد و نیز مسائلی مانند جبر و اختیار متبحر بودند و به تعلیم و کتابت اشتغال داشتند.
- این دسته از دانشمندان، که موضوعات اعتقادی دین را با استدلال و منطق مورد بحث قرار می دهند، متکلم نامیده می شوند.
- حیات عقلی مسلمانان از همان ابتدای ظهور اسلام آغاز شد و بعد از دو قرن، به حیات فلسفی انجامید.





□ نهضت ترجمه

- نهضت ترجمه متون که از قرن دوم هجری آغاز شد، یکی دیگر از زمینه های شکل گیری «حیات فلسفی» در جهان اسلام بود.
- نهضت ترجمه منحصر به دانش فلسفه نبود بلکه علوم گوناگون از قبیل منطق، فلسفه، نجوم، ریاضیات، طب، ادب و سیاست را هم شامل می شد و در نتیجه آن، کتاب های فراوانی از زبان های یونانی، پهلوی، هندی و سریانی و در رشته های مختلف علمی ترجمه شدند.
- در آن عصر، نهضت ترجمه و یادگیری از دیگران آن قدر اهمیت داشت که گفته اند خنین بن اسحاق، مترجم معروف و زبردست آن زمان، گاهی معادل وزن کتابی که ترجمه کرده بود، زر دریافت می کرد.
- در چنین شرایطی، مسلمانان به زودی معارف پیشینیان را فرا گرفتند و در تمامی رشته های دانش سرآمد ملت های زمان خود شدند.
- در فلسفه یادگارهای فیلسوفان بزرگ یونان را آموختند و با نقد و بررسی آراء آن حکیمان، نظام فلسفی نوینی را سامان بخشیدند که ضمن برخورداری از آراء افلاطون و به خصوص ارسطو، دربردارنده اندیشه های جدیدی بود که تا آن روزگار سابقه نداشت.

□ حکمای مشاء

- فلسفه اسلامی در آغاز سرشتی کاملاً استدلالی داشت و متکی بر آراء ارسطو بود.
- از آنجا که ارسطو در مباحث فلسفی بیش از هر چیز به قیاس برهانی تکیه می کرد، فلسفه اسلامی نیز صورت استدلالی قوی به خود گرفت و نوع استدلالی ابن سینا، این صورت را با ظریف ترین موشکافی ها آراست.
- ابن شیوه تفکر فلسفی به خاطر مؤسس اول آن، ارسطو، به «حکمت مشاء» معروف شد.
- فارابی و ابن سینا بزرگ ترین حکمای مشاء محسوب می شوند.

□ معلم ثانی

- حکیم ابونصر محمد فارابی در ناحیه فاراب خراسان در حدود سال ۲۶۰ هجری متولد شد. از جوانی تحصیل در فقه و حدیث و تفسیر قرآن را آغاز کرد. سپس، به بغداد رفت و از محضر ابوشیر متی بن یونس که از حکیمان و مترجمان نامدار بود، بهره برد و فلسفه آموخت.
- فارابی برای تکمیل مطالعاتش به حران رفت و به آموختن ادامه داد. پس از آن، به بغداد بازگشت و از آنجا عازم دمشق شد که سیف الدوله خاندانی در آنجا حاکم بود. او تا آخر عمر نزد حمدانی زندگی کرد و در سال ۳۴۹ در هشتم سالگی درگذشت. عالمان و مورخان فلسفه، فارابی را بنیان گذار و مؤسس حکمت مشائی می دانند.

□ مقام علمی و فلسفی فارابی

- فارابی علاوه بر فلسفه که در آن سرآمد روزگار بود، در حقوق، نجوم و سیاست نیز شهرت داشت و به درجه استادی رسیده بود.
- پزشکی را به خوبی می دانست و در مداوای بیماران تبحر داشت.
- فارابی در فلسفه سیاست نظریه پرداز بود و دیدگاه ویژه ای را مطرح کرد که به دیدگاه افلاطون نزدیک است.
- فارابی با میراث فلسفی یونان، به خصوص آراء افلاطون و ارسطو، به خوبی آشنا بود و توانست نقاط مشترک اندیشه های آن دو را بیابد و در کتابی با عنوان «الجمع بین رأی الحکیمین» (جمع میان نظرات دو حکیم) ارائه کند.
- فارابی در کتابی به نام «اغراض ارسطو فی کتاب مابعدالطبیعه» با دقت و توانایی بسیار، نظرات ارسطو را شرح می کند و نکات پیچیده آن را آشکار می سازد، چنان که بعدها راهنمای ابن سینا در فهم کتاب ارسطو می شود.
- فارابی به علت آشنایی عمیق با تعالیم اسلام، توانست آموخته های خود از افلاطون و ارسطو و سایر فیلسوفان گذشته را در یک نظام فلسفی جدید عرضه کند و فلسفه مشائی را در جهان اسلام بنا نهاد.
- فارابی پس از ارسطو لقب «معلم» گرفت و به «معلم ثانی» شهرت یافت.





□ فلسفه سیاسی فارابی

- فارابی هرگز مشاغل سیاسی را تذبذرفت و با اهل سیاست معاشرت نداشت.
- فارابی در سیاست بسیار اندیشید و آثار متعددی در این زمینه نوشت.
- فارابی انسان را مدنی بالطبع می داند و معتقد است که به حسب فطرت و طبع خود به جامعه گرایش دارد و می خواهد با همنوعان خویش زندگی کند.
- به نظر فارابی، مسیر سعادت و کمال انسان از زندگی اجتماعی می گذرد؛ لذا هدف اصلی جامعه و مدینه، سعادت در دنیا و آخرت است.

□ تعریف مدینه فاضله:

- بهترین مدینه، همدینه ای است که مردم آن به اموری مشغول و به فضایی آراسته اند که مدینه را به سوی سعادت می برد.
- فارابی مدینه فاضله را به بدن سالم تشبیه می کند که هر عضو آن متناسب با ویژگی خود وظیفه ای دارد که به نحو احسن انجام می دهد.
- به عقیده فارابی همان گونه که در اعضای بدن، برخی بر برخی تقدم دارند، برخی از اعضای جامعه نیز بر برخی دیگر مقدم اند؛ همان طور که قلب بر همه اعضای بدن ریاست دارد، در مدینه فاضله هم کسی باید بر دیگران برتری داشته باشد و بر آنان ریاست کند.

□ ویژگی های رئیس مدینه فاضله:

- ریاست جامعه باید برعهده کسی باشد که روحی بزرگ و سرشتی عالی دارد.
- ریاست جامعه باید به عالی ترین درجات تعلل رسیده است که بتواند احکام و شرایع را دریافت کند؛ یعنی رهبر جامعه کسی جز پیامبر خدا نیست.
- پیامبر می تواند با ملک وحی اتصال دائمی داشته باشد.
- این ویژگی برای امامان و جانشینان او هم هست و همین اتصال پیوسته با عالم بالا به پیامبران امکان می دهد که جامعه را به درستی و در جهت نیل به سعادت حقیقی رهبری کنند.

□ تعریف مدینه جاهله:

- فارابی مدینه جاهله را در مقابل مدینه فاضله، قرار می دهد و معتقد است که مهم ترین تفاوت آن با مدینه فاضله در هدف آن است.
- در مدینه جاهله هدف مردم فقط سلامت جسم و فراوانی لذت هاست.
- آنها گمان می برند که اگر به چنین لذت هایی دست یابند، به سعادت رسیده و اگر دست نیافتند، به پدبختی افتاده اند.

نکات پاورقی جهت مطالعه کنکور :

- الحکمه ضالّه المؤمن فاطلبوها و لو عندالمشرك.
- ابن حکمت را بدین خاطر مشاء گفته اند که ارسطر در هنگام تدریس، معمولاً راه می رفت و قدم می زد.
- برخی گفته اند که چون عقل و اندیشه این فلاسفه پیوسته در مشی و حرکت بوده و دائماً میان مقدمات و نتایج در رفت و آمد است، فلسفه آنان را مشاء نامیده اند.





بخش سوم : درس دهم : فلسفه در جهان اسلام (۲)

□ شیخ الرئيس فلسفه :

- حسین بن عبدالله بن سینا که در مشرق زمین به «ابن سینا» و «ابوعلی سینا» و با القاب باشکوه «شیخ الرئيس» و «حجه الحق» شهرت دارد و در اروپا او را «اوین» و «اوینا» و «شاهزاده اطبا» می نامند، از داناترین و پرآوازه ترین حکما و دانشمندان ایرانی و از مشاهیر علم و حکمت در سراسر جهان است.
- ابن سینا در سال ۳۷۰ هجری در یکی از روستاهای بخارا متولد شد.
- ابن سینا در زندگی نامه ای که برای شاگرد وفادار خود، ابوعبید جوزجانی، نگاشته مراحل رشد علمی و فلسفی خود را توضیح داده است. در این زندگی نامه آمده است که پدر ابن سینا وی را در همان کودکی به معلم قرآن و ادب می سپارد و او چنان در آموختن قرآن و ادب پیش می رود که مردم از میزان دانشش در ده سالگی تعجب می کرده اند.
- ابن سینا در منطق و ریاضیات شاگرد ابوعبدالله ناتلی بود اما به سرعت بر معلم خویش پیشی گرفت؛ به گونه ای که قسمت های دشوار کتاب را برای او روشن می کرد.
- مطالعات او در فقه، ریاضیات، منطق، فلسفه و طب چنان عمیق و گسترده بود که در شانزده سالگی بیشتر علوم زمان را فراگرفت.
- ابن سینا خود می گوید : «علم طب از علوم دشوار نیست و من پس از مدت کوتاهی در آن مهارت یافتم ... با این همه، از منظره در علم فقه و آموختن آن فارغ نبودم. در آن زمان، شانزده سال از عمر من گذشته بود. پس، مدت یک سال و نیم دیگر نیز با جدیت به مطالعه پرداختم و بار دیگر منطق و سایر اجزاء فلسفه را دوره کردم. در این مدت، روزها و شب ها را به مطالعه و طلب علم می گذراندم. هنگام مطالعه، هر مطلبی به نظرم می آمد، مقدمات آن را می نوشتم، در آن نظر می کردم و شروط آن را منظور می داشتم تا آنکه حقیقت آن بر من معلوم می شد. اگر در مسئله ای حیران می ماندم و بر حد وسط قیاس آن راه نمی بردم، به مسجد جامع می رفتم و نماز می گزاردم و نزد مُبدع کل، زاری و تضرع می کردم تا آنکه بر من آشکار می گردید و شب به خانه برمی گشتم و به قرائت و کتابت مشغول می شدم و چون خواب بر من غلبه می کرد یاضعفی در خود مشاهده می کردم، تجدید قوا می کردم و باز به قرائت مشغول می شدم و بسیار بود که در خواب همان مسائل بر من مکشوف می شد.»
- روش ابن سینا در تحلیل مسائل فلسفی، عقلی و استدلالی است
- ابن سینا این روش را که ارسطو پایه گذاری کرد و بعدها وارد جهان اسلام شد، به اوج رساند.
- ابن سینا فلسفه مشائی را به صورت مدوّن و نظام مند ارائه کرد.





□ تألیفات

ابن سینا در طول زندگی نسبتاً کوتاه و پرماجرایی خود بیش از دویست کتاب و رساله در شاخه های گوناگون علم و فلسفه نوشت که برخی از آنها قرن ها در مراکز علمی شرق و غرب تدریس شده اند و برخی امروز هم تدریس می شوند. کتاب های زیر از مهم ترین آثار او هستند:

❖ قانون:

- ✓ نوعی فرهنگ نامه پزشکی است.
- ✓ از معروف ترین آثار ابن سینا به شمار می رود و به زبان های لاتین، انگلیسی، فرانسه و آلمانی ترجمه شده است.

❖ شفا:

- ✓ دایره المعارف عظیم علمی و فلسفی
- ✓ مشتمل بر موضوعاتی چون منطق، ریاضی، علوم طبیعی و الهی است.
- ✓ قسمت الهیات شفا که دربردارنده فلسفه ابن سیناست، کامل ترین مرجع حکمت مشائی است.
- ✓ هم اکنون در حوزه های علمی و مراکز دانشگاهی از مهم ترین کتب فلسفی به حساب می آید.

❖ نجات:

- ✓ شکل مختصر کتاب شفاست و به بیشتر زبان های زنده دنیا ترجمه شده است.

❖ انصاف:

- ✓ دارای بیست جزء و شامل ۲۸ هزار مسئله بوده است.
- ✓ در حمله غزنویان به اصفهان به غارت رفته و تنها چند جزء آن باقی مانده است.

❖ اشارات و تنبیهات:

- ✓ آخرین دیدگاه های ابن سینا در حکمت را شامل می شود.

❖ دانشنامه علائی:

- ✓ به زبان پارسی است و ابواب مختلف حکمت در آن مندرج است.
- ✓ این کتاب در اصفهان و برای علاء الدوله، حاکم آن شهر نوشته شده است.

□ طبیعت شناسی ابن سینا

از نظر ابن سینا طبیعت مرتبه ای از هستی است که رو به مقصدی خاص دارد و این مقصد در ذات عالم طبیعت است. علت نام گذاری این عالم به «طبیعت» بدان جهت است که اجزاء این عالم، هرکدام طبع و ذات خاصی دارند و خود این عالم نیز به عنوان یک «کل» طبع و ذاتی دارد که منشأ و مبدأ حرکات و تحولات آن است. خداوند، عالم طبیعت را با لطف و عنایت خود پدید آورده و همه اجزاء آن چنان ترکیب و تألیف شده اند که بهترین نظام ممکن، یعنی نظام احسن، را تحقق می بخشند.





- به نظر ابن سینا طبیعت هر شیء آن را به سوی خیر و کمال مطلوبش سوق می دهد؛ به شرط اینکه مانعی در راه طبیعت قرار نگیرد. حتی آنچه ظاهراً شر و بدی به نظر می رسد، مانند پژمرده شدن یک گل یا مرگ یک جاندار یا حتی وقایع و برانگیز طبیعی همچون سیل و زلزله، همگی در یک نظم کلی جهانی تأثیر مثبت دارند و به کمال نهایی طبیعت کمک می کنند. به همین جهت، با نگاه کردن به بخش کوچکی از جهان طبیعت نمی توان درباره آن داوری کلی کرد؛ مثلاً زرد شدن برگ های سبز درختان در پاییز برای کسی که فقط پاییز را می بیند، حادثه ای ناگوار تلقی می شود اما کسی که چهار فصل را مشاهده می کند، می داند که پاییز نقش ویژه خود را در اعتدال طبیعت ایفا می کند.
- ابن سینا از ما می خواهد که علاوه بر مطالعه عالم طبیعت، برای کشف ویژگی ها و روابط پدیده های آن (که به شکل گیری علوم طبیعی منجر می شود)، در رابطه وجودی این عالم با مبدأ کلّ جهان هستی نیز تأمل کنیم.
- شیخ الرئیس می گوید:
- آیا می دانی پادشاه کیست؟ پادشاه راستین آن توانگر و بی نیاز مطلق است که هیچ چیز در هیچ چیز از او بی نیاز نیست. ذات هر چیزی از اوست؛ زیرا ذات هر چیز یا از او پدید آمده یا از چیزی پدید آمده که خود آن چیز را خداوند به وجود آورده است. پس، همه چیزهای دیگر بنده و مملوک اوست و او به هیچ چیز محتاج نیست.
- از نظر ابن سینا، تأمل در رابطه طبیعت با ماوراء طبیعت و خدا در کنار تحقیق در روابط میان پدیده ها، دانشمند و محقق را از ظاهر پدیده ها عبور می دهد و به باطن آنها می رساند؛ آنها را به خشوع و خشیت در برابر حق وا می دارد و مصداق آیه شریفه «اتَّبِعْ يَحْيَىٰ اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءَ» تنها بندگان عالم خداوند خشیت او را به دل دارند - می سازد.

□ حکیم اشراقی

- شیخ شهاب الدین سهروردی از برجسته ترین چهره های حکمت اسلامی و فرهنگ ایران زمین، در سال ۵۴۹ هجری قمری در قریه سهرورد زنجان دیده به جهان گشود. تحصیل خود را در مراغه آغاز کرد.
- پس از آن، به اصفهان رفت و با اندیشه های ابن سینا آشنایی کامل یافت سپس، عزم سفر کرد و سفرهای خود را با سلوک معنوی و عرفانی درآمیخت و به مجاهدت با نفس مشغول شد.
- سهروردی اغلب ایام سال روزه داشت و در خلوت خود به ذکر و عبادت مشغول بود تا آنکه به مقامات عالی عرفان و برترین درجات حکمت نائل شد.
- در همین دوره، مهم ترین کتاب خود «حکمه الاشراق» را نوشت و مکتبی جدید را در فلسفه اسلامی ارائه کرد.
- سهروردی در این کتاب از شیوه مشائیان فراتر می رود و حکمت اشراقی را پایه گذاری می کند.
- روش فلسفی شیخ اشراق به ابن سینا احترام می گذاشت و از او سپاسگزاری می کرد.
- سهروردی می کوشید حکمت استدلالی ابن سینا را با چاشنی کشف و شهود قلبی به کمال رساند.
- سهروردی با احیاء فلسفه نور و اشراق ایران باستان و تلفیق آن با عرفان اسلامی «حکمه الاشراق» را پایه گذاری کرد.





- به نظر ابن سینا طبیعت هر شیء آن را به سوی خیر و کمال مطلوبش سوق می دهد؛ به شرط اینکه مانعی در راه طبیعت قرار نگیرد. حتی آنچه ظاهراً شر و بدی به نظر می رسد، مانند پژمرده شدن یک گل یا مرگ یک جاندار با حتی وقایع و برانگیز طبیعی همچون سیل و زلزله، همگی در یک نظم کلی جهانی تأثیر مثبت دارند و به کمال نهایی طبیعت کمک می کنند. به همین جهت، با نگاه کردن به بخش کوچکی از جهان طبیعت نمی توان درباره آن داوری کلی کرد؛ مثلاً زرد شدن برگ های سبز درختان در پاییز برای کسی که فقط پاییز را می بیند، حادثه ای ناگوار تلقی می شود اما کسی که چهار فصل را مشاهده می کند، می داند که پاییز نقش ویژه خود را در اعتدال طبیعت ایفا می کند.
- ابن سینا از ما می خواهد که علاوه بر مطالعه عالم طبیعت، برای کشف ویژگی ها و روابط پدیده های آن (که به شکل گیری علوم طبیعی منجر می شود)، در رابطه وجودی این عالم با مبدأ کلّ جهان هستی نیز تأمل کنیم.
- شیخ الرئیس می گوید:
- آیا می دانی پادشاه کیست؟ پادشاه راستین آن توانگر و بی نیاز مطلق است که هیچ چیز در هیچ چیز از او بی نیاز نیست. ذات هر چیزی از اوست؛ زیرا ذات هر چیز یا از او پدید آمده یا از چیزی پدید آمده که خود آن چیز را خداوند به وجود آورده است. پس، همه چیزهای دیگر بنده و مملوک اوست و او به هیچ چیز محتاج نیست.
- از نظر ابن سینا، تأمل در رابطه طبیعت با ماوراء طبیعت و خدا در کنار تحقیق در روابط میان پدیده ها، دانشمند و محقق را از ظاهر پدیده ها عبور می دهد و به باطن آنها می رساند؛ آنها را به خشوع و خشیت در برابر حق وا می دارد و مصداق آیه شریفه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» تنها بندگان عالم خداوند خشیت او را به دل دارند - می سازد.

□ حکیم اشراقی

- شیخ شهاب الدین سهروردی از برجسته ترین چهره های حکمت اسلامی و فرهنگ ایران زمین، در سال ۵۴۹ هجری قمری در قریه سهرورد زنجان دیده به جهان گشود. تحصیل خود را در مراغه آغاز کرد.
- پس از آن، به اصفهان رفت و با اندیشه های ابن سینا آشنایی کامل یافت سپس، عزم سفر کرد و سفرهای خود را با سلوک معنوی و عرفانی درآمیخت و به مجاهدت با نفس مشغول شد.
- سهروردی اغلب ایام سال روزه داشت و در خلوت خود به ذکر و عبادت مشغول بود تا آنکه به مقامات عالی عرفان و برترین درجات حکمت نائل شد.
- در همین دوره، مهم ترین کتاب خود «حکمه الاشراق» را نوشت و مکتبی جدید را در فلسفه اسلامی ارائه کرد.
- سهروردی در این کتاب از شیوه مشائیان فراتر می رود و حکمت اشراقی را پایه گذاری می کند.
- روش فلسفی اشراق به ابن سینا احترام می گذاشت و از او سپاسگزاری می کرد.
- سهروردی می گوید حکمت استدلالی ابن سینا را با چاشنی کشف و شهود قلبی به کمال رساند.
- سهروردی با احیاء فلسفه نور و اشراق ایران باستان و تلفیق آن با عرفان اسلامی «حکمه الاشراق» را پایه گذاری کرد.





□ روش حکمت اشراق

- حکمت اشراق نوعی بحث از وجود است که تنها به نیروی عقل و ترتیب استدلال اکتفا نمی کند بلکه آن را با سیر و سلوک قلبی نیز همراه می سازد.
- فیلسوف اشراقی می کوشد آنچه را در مقام بحث و استدلال به دست آورده، با شهود قلبی و تجربه درونی دریابد و به ذاتی دل برساند و آنچه را از طریق شهود کسب کرده است، با استدلال و برهان به دیگران تعمیم دهد.
- از نظر سهروردی، تحقیق فلسفی به شیوه استدلالی محض و بدون رسیدن به قلب پی نتیجه است و سیر و سلوک روحانی و قلبی هم بدون تربیت عقلانی گمراه کننده می باشد.

□ دسته بندی جویندگان معرفت

- سهروردی جویندگان معرفت را به چهار گروه تقسیم می کند:
 - آنان که تازه عطش و شوق معرفت یافته اند و جویای آن اند.
 - آنان که در فلسفه استدلالی به کمالی رسیده اند ولی از ذوق و عرفان بهره ای ندارند.
 - آنان که به طریقه برهان و فلسفه استدلالی توجهی ندارند و فقط تصفیه نفس می کنند و به شهودهایی دست یافته اند.
 - آنان که هم در صُور برهانی به کمال رسیده اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته اند. اینان حکیم متأله اند و بهترین دسته به حساب می آیند.

□ نظر شیخ اشراق حکیم متاله

« هرگاه اتفاق افتد که در زمانی حکیمی غرق در تأله بوده و در بحث نیز استاد باشد، او را ریاست تأله بوده و خلیفه و جانشین خدا اوست ... جهان هیچ گاه از حکیمی که چنین باشد، خالی نیست زیرا برای مقام خلافت ضروری است که امور و حقایق را بی واسطه، از حق تعالی دریافت کند و البته مراد من از این ریاست، ریاست از راه قهر و غلبه نیست بلکه گاه باشد که امام تأله در ظاهر حاکم باشد و گاه به طور نهایی او ریاست تأله باشد، اگرچه در نهایت گمنامی باشد. و چون ریاست واقعی جهان به دست او افتد، زمان وی پس نورانی و درخشان شود و هرگاه جهان از تدبیر حکیمی الهی تهی ماند، ظلمت و تاریکی بر آن سایه افکند »





بخش سوم : درس یازدهم : دوران متأخر

- اگر از آغاز ظهور اسلام تا ابتدای حکومت صفویان را دوره متقدم بدانیم و از عصر صفویه تا دوره معاصر را دوره متأخر بشماریم، لازم است با اوضاع فلسفی این عصر و بزرگ ترین فیلسوف آن آشنا شویم.
- قبل از ورود به دوره متأخر باید این نکته را بررسی کنیم که فلسفه در همان ابتدا رقیبی به نام علم کلام داشت.
- دانشمندان علم کلام، که به آنها متکلمین می گویند، می خواستند از طریق عقل و استدلال از معارف دینی دفاع کنند.
- بسیاری از متکلمان با فلسفه مخالف بودند و از فیلسوفان انتقاد می کردند.
- برخی از انتقادهای متکلمان آن قدر شدید بود که فلسفه را پس از ابن سینا، در بخش هایی از جهان اسلام به رکود کشاند.
- در ایران، انتقادهای متکلمان، تأثیر کمتری داشت و فلسفه همچنان زنده ماند تا اینکه پس از دوره ای طولانی از کشمکش های اجتماعی، که در پی حمله مغول پیش آمد، با آغاز حکومت صفویه، ایران به نوعی ثبات و پایداری رسید. همین امر سبب شد که در پایتخت صفویان، یعنی اصفهان، علم و دانش رونق بگیرد و فیلسوفان بزرگی ظهور کنند و فلسفه وارد مرحله جدیدی شود.
- میرمحمد باقر مشهور به میرداماد، شیخ بهاء الدین محمدبن حسین عاملی مشهور به شیخ بهایی، میرابوالقاسم فندرسکی مشهور به میرفندرسکی و بالاخره، محمدبن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به ملاصدرا و صدراالتألهین از فیلسوفان بزرگ عصر صفویه هستند. شاگردان آنها نیز یکی پس از دیگری به مرحله استادی رسیدند و راه فلسفه را تا عصر حاضر ادامه دادند.

□ صاحب حکمت متعالیه

- ملاصدرا در سال ۹۷۹ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد.
- ملاصدرا، تحصیل را در شیراز آغاز کرد اما پس از مرگ پدرش، که از رجال نامی شیراز بود، به اصفهان رفت؛ میراث پدر را صرف تحصیل علم نمود و به عالی ترین مراتب حکمت رسید.
- ملاصدرا ابتدا به حلقه درس شیخ بهایی پیوست. سپس به پیشنهاد استاد به درس فلسفه میرداماد، (بنیان گذار حوزه فلسفی اصفهان)، وارد شد.
- میرداماد که فیلسوفی مشائی بود، می خواست حکمت مشاء را با حکمت اشراق درآمیزد و فلسفه مشائی را تفسیری اشراقی کند.
- مشرب این دو استاد گران قدر که علاوه بر علوم روز، در عرفان و اتوار قلبی هم از نوادر روزگار بودند، روح و جان ملاصدرا را با ذوق و عرفان نیز آشنا و دمساز کرد. در این دوره بود که صدرا به درک جدیدی از علم و معرفت نائل شد.
- ملاصدرا پس از تکمیل تحصیلات و کسب مقام استادی به شیراز بازگشت و تدریس را در مدرسه خان شیراز آغاز نمود. جویندگان علم و حکمت به سرعت گرد او جمع شدند اما دیری نپایید که رقیبان حسد ورزیدند و درصدد آزارش برآمدند. او به ناچار عازم قم شد و در یکی از روستاهای آن به نام «کهنک» حدود پانزده سال از عمرش را به تفکر و عبادت و سیر و سلوک روزگار گذراند. خلوت گزینی و تفکرات و تأملات عمیق و طولانی و عبادت ها و ریاضت ها به تدریج عقل و جان صدراالدین را برای جهشی بلند در سیر معرفت و حکمت مهیا ساخت. اتوار حکمت بر او تابید و الطاف الهی پیوسته بر وی جاری گشت. اسرار و رموزی بر او آشکار شد که آن زمان آشکار نشده بود.
- وقتی آنچه را پیش از آن به برهان فرا گرفته بود از راه شهود قلبی به نحو برتر مشاهده کرد. پس از حدود ۱۵ سال بار دیگر به شیراز بازگشت. این بار، حاکم شیراز سرپرستی «مدرسه خان» را به او سپرد و او این مدرسه را به کانون اصلی علوم عقلی درایران تبدیل کرد و واپسین دوره زندگی خود را یک سره وقف تعلیم و تألیف کتاب نمود. بالاخره، این بزرگ مرد عرصه حکمت و عرفان، در سال ۱۰۵۰ هجری قمری در هفتاد سالگی در راه بازگشت از سفر حج، در عراق درگذشت.





بخش سوم : درس یازدهم : دوران متاخر

- اگر از آغاز ظهور اسلام تا ابتدای حکومت صفویان را دوره متقدم بدانیم و از عصر صفویه تا دوره معاصر را دوره متأخر بشماریم، لازم است با اوضاع فلسفی این عصر و بزرگ ترین فیلسوف آن آشنا شویم.
- قبل از ورود به دوره متأخر باید این نکته را بررسی کنیم که فلسفه در همان ابتدا رقیبی به نام علم کلام داشت.
- دانشمندان علم کلام، که به آنها متکلمین می گویند، می خواستند از طریق عقل و استدلال از معارف دینی دفاع کنند.
- بسیاری از متکلمان با فلسفه مخالف بودند و از فیلسوفان انتقاد می کردند.
- برخی از انتقادهای متکلمان آن قدر شدید بود که فلسفه را پس از ابن سینا، در بخش هایی از جهان اسلام به رکود کشاند.
- در ایران، انتقادهای متکلمان، تأثیر کمتری داشت و فلسفه همچنان زنده ماند تا اینکه پس از دوره ای طولانی از کشمکش های اجتماعی، که در پی حمله مغول پیش آمد، با آغاز حکومت صفویه، ایران به نوعی ثبات و پایداری رسید. همین امر سبب شد که در پایتخت صفویان، یعنی اصفهان، علم و دانش رونق بگیرد و فیلسوفان بزرگی ظهور کنند و فلسفه وارد مرحله جدیدی شود.
- میرمحمد باقر مشهور به میرداماد، شیخ بهاء الدین محمدبن حسین عاملی مشهور به شیخ بهایی، میرابوالقاسم فندرسکی مشهور به میرفندرسکی و بالاخره، محمدبن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به ملاصدرا و صدراالمتألهین از فیلسوفان بزرگ عصر صفویه هستند. شاگردان آنها نیز یکی پس از دیگری به مرحله استادی رسیدند و راه فلسفه را تا عصر حاضر ادامه دادند.

□ صاحب حکمت متعالیه

- ملاصدرا در سال ۹۷۹ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد.
- ملاصدرا، تحصیل را در شیراز آغاز کرد اما پس از مرگ پدرش، که از رجال نامی شیراز بود، به اصفهان رفت؛ میراث پدر را صرف تحصیل علم نمود و به عالی ترین مراتب حکمت رسید.
- ملاصدرا ابتدا به حلقه درس شیخ بهایی پیوست. سپس به پیشنهاد استاد به درس فلسفه میرداماد، (بنیان گذار حوزه فلسفی اصفهان)، وارد شد.
- میرداماد که فیلسوفی مشائی بود، می خواست حکمت مشاء را با حکمت اشراق درآمیزد و فلسفه مشائی را تفسیری اشراقی کند.
- مشرب این دو استاد گران قدر که علاوه بر علوم روز، در عرفان و اتوار قلبی هم از نوادر روزگار بودند، روح و جان ملاصدرا را با ذوق و عرفان نیز آشنا و دمساز کرد. در این دوره بود که صدرا به درک جدیدی از علم و معرفت نائل شد.
- ملاصدرا پس از تکمیل تحصیلات و کسب مقام استادی به شیراز بازگشت و تدریس را در مدرسه خان شیراز آغاز نمود. جویندگان علم و حکمت به سرعت گرد او جمع شدند اما دیری نپایید که رقیبان حسد ورزیدند و درصدد آزارش برآمدند. او به ناچار عازم قم شد و در یکی از روستاهای آن به نام «کهنک» حدود پانزده سال از عمرش را به تفکر و عبادت و سیر و سلوک روزگار گذراند. خلوت گزینی و تفکرات و تأملات عمیق و طولانی و عبادت ها و ریاضت ها به تدریج عقل و جان صدراالدين را برای جهشی بلند در سیر معرفت و حکمت مهیا ساخت. اتوار حکمت بر او تابید و الطاف الهی پیوسته بر وی جاری گشت، اسرار و رموزی بر او آشکار شد که آن زمان آشکار نشده بود.
- وقتی آنچه را پیش از آن به برهان فرا گرفته بود از راه شهود قلبی به نحو برتر مشاهده کرد. پس از حدود ۱۵ سال بار دیگر به شیراز بازگشت. این بار، حاکم شیراز سرپرستی «مدرسه خان» را به او سپرد و او این مدرسه را به کانون اصلی علوم عقلی درایران تبدیل کرد و واپسین دوره زندگی خود را یک سره وقف تعلیم و تألیف کتاب نمود. بالاخره، این بزرگ مرد عرصه حکمت و عرفان، در سال ۱۰۵۰ هجری قمری در هفتاد سالگی در راه بازگشت از سفر حج، در عراق درگذشت.





□ تألیفات

ملاصدرا تألیفات متعددی دارد که همه آنها در جایگاه خود مهم و منشأ اثر بوده اند. برخی از این آثار عبارت اند از:

➤ الاسفار الاربعه:

- به «اسفار» مشهور است.
- دایره المعارف فلسفی ملاصدراست.
- ملاصدرا در این کتاب ضمن بیان نظر فلاسفه، نظرات ابداعی و مستقل خود را تبیین می کند.
- این کتاب با الهام از سفر چهار مرحله ای عارفان تقسیم بندی و تنظیم شده و در ته جلد به چاپ رسیده است.

➤ شواهد الربوبیه:

- کتابی فلسفی است که با شیوه اشراقی تدوین یافته و از کتاب های اولیه ملاصدرا به حساب می آید.
- ملاصدرا آرا و نظرات اولیه خود را در این کتاب بیان کرده است.

➤ تفسیر قرآن: شامل تعدادی از سوره های قرآن کریم می شود.

➤ ملاصدرا دو کتاب دیگر هم درباره قرآن دارد: «مفاتیح الغیب» و «اسرار الآیات»

➤ المبدأ والمعاد:

- از کتب مهم تر ملاصدرا محسوب می شود
- خلاصه نیمه دوم اسفار
- شامل مباحث خدانشناسی و معادشناسی

➤ المشاعر: کتاب کوچکی درباره وجود و موضوعات پیرامونی آن است.

➤ المظاهر الالهیه: مانند المبدأ والمعاد است. ولی در حجم کوچک تر.

➤ حدوث العالم:

▪ کتابی است درباره چگونگی خلق جهان از نظر فلسفی

▪ ملاصدرا در این کتاب، نظر فلاسفه یونان و فیلسوفان مسلمان را نقل و تقد می کند و نظر خود را ارائه می دهد.

□ مشرب فلسفی ملاصدرا

▪ فلسفه ای که ملاصدرا بنیان گذاشت و آن را رسماً «حکمت متعالیه» نامید، نتیجه تکاملی دو مشرب گذشته، «فلسفه مشاء» و «فلسفه

اشراق» و نیز انس دائمی وی با وحی الهی و قرآن کریم بود.

▪ در شخصیت وجودی ملاصدرا برهان عقلی و شهود قلبی و وحی قرآنی با هم الفت یافته و از این الفت، فلسفه ای برآمده که سرآمد فلسفه های قبل است.

▪ بهره مندی ملاصدرا از عرفان و شهود یا وحی قرآنی، فلسفه او را از معیارهای پذیرفته شده در دانش فلسفه تهی نمی سازد و به عرفان یا

کلام تبدیل نمی کند؛ زیرا وی در مقام فیلسوف می داند که میزان و ملاک فلسفی بودن یک متن یا سخن، این است که

اولاً هر مبحثی که طرح می کند، به موضوع فلسفه، یعنی موجود بما هو موجود، مربوط باشد و به آن برگردد.

ثانیاً متکی بر عقل و استدلال عقلی باشد، نه شهود قلبی و بیان تقلی.

▪ ملاصدرا این اصل را در آثار فلسفی خود، به خصوص در اسفار، مراعات کرده و در هر موردی که از شهود یا وحی الهی بهره برده، از این

دو منبع نه به عنوان پایه استدلال بلکه به عنوان تأیید و شاهد کمک گرفته است.





❑ تشکیک وجود:

- وجود، حقیقتی واحد است اما این حقیقت واحد، مراتب و درجاتی عالی دارد و به اصطلاح منطقی دانان، حقیقتی مشکک است.
- تشکیک وجود، شدت و ضعف داشتن وجود مانند شدت و ضعف در نور است.
- نور، حقیقتی یگانه است اما شدت و ضعف دارد. در عین حال، شدت و ضعف نور از حقیقت نور خارج نیست. نور از همان جهت که نور است قوی است؛ نه اینکه با چیزی ترکیب شده و قوی شده باشد. و نور از همان جهت که نور است ضعیف است؛ نه اینکه با چیزی مثل تاریکی ترکیب شده و ضعیف شده باشد. زیرا تاریکی همان نبود نور است. وجود هم همین گونه است.
- وجود قوی با چیزی خارج از خود ترکیب نشده است. زیرا خارج از وجود، چیزی نیست. وجود ضعیف هم به همین ترتیب.
- علاوه بر این اصول، ملاصدرا اصول و مباحث ابتکاری و بدیع دیگری مانند «حرکت جوهری» عالم طبیعت را دارد.

❑ دوره معاصر

- فلسفه صدرا و حکمت متعالیه، پس از ایشان به عنوان آخرین دستاورد فلسفه اسلامی در مراکز علمی و آموزشی محور تدریس قرار گرفت.
- فلاسف بزرگ صدرایی تلاش کردند نظرات عمیق و گاه پیچیده ملاصدرا را تحلیل و تبیین کنند و به دانشجویان فلسفه آموزش دهند؛ تا اینکه این میراث عظیم فلسفه به روزگار معاصر رسید.
- در این روزگار نیز حکمایی مانند میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، میرزا مهدی آشتیانی، آقامیرمحمد کاظم عطار و آقا محمدرضا فتمه ای مشعل بر فروع حکمت را روشن نگه داشتند و به نسل امروز رساندند.
- از میان این فلاسفه، حوزه درس امام خمینی در قم یکی از پربلندترین حوزه های فلسفی بود.
- حضرت امام که از متفکران بزرگ عصر ما بود و در همه علوم اسلامی تبصره بسیاری داشت، در فلسفه نیز صاحب نظر بود.
- گرچه جنبه سیاسی و فقهی امام و رهبری معجزه آسای آن بزرگوار در انقلاب اسلامی باعث شد تا دیگر ابعاد شخصیت ایشان کمتر آشکار شود، واقعیت این است که ابعاد فلسفی و عرفانی شان نیز بسیار درخشان بود؛ به طوری که شخصیت های فلسفی معاصر، قبل از حضور در درس علامه طباطبائی، سال ها از درس های فلسفی امام بهره می بردند.
- یکی از این شخصیت ها استاد شهید مطهری که سال ها از محضر درس امام خمینی استفاده کرده و پایه های فلسفی خود را استوار ساخت.
- از استادان بزرگ فلسفه که در درس حضرت امام حاضر می شدند، نقل است که حضرت امام در تدریس حکمت متعالیه، بسیاری از مباحث صدرالمتألهین را با قریحه ای بی نظیر چنان تفسیر عرفانی می کرد که گاه از سطح بیان ملاصدرا فراتر بود.
- ایشان در طرح مسائل عرفانی و ربط حکمت متعالیه با اصول عرفانی استعدادی کم نظیر داشت و گاه به نکاتی کاملاً تازه اشاره می کرد.

❑ حکیم بزرگ دوره معاصر

- استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی بزرگ ترین شخصیت فلسفی معاصر و وارث حکمای بزرگ اسلامی است.
- علامه در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی در تبریز متولد شد و در همان شهر مقدمات دانش را آموخت.
- علامه در سال ۱۳۰۴ برای ادامه تحصیل به نجف اشرف رفت به محضر استادان بزرگ راه یافت و با همتی بلند، در تحصیل مدارج عالی علم در فقه، فلسفه، کلام، ریاضیات و برخی علوم دیگر گام نهاد.
- «در اوایل تحصیل علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتیم باز این روز، هرچه می خواندم نمی فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذشت. پس از آن، به یک باره عنایت خدایی دامن گیرم شد و مرا عوض کرد و در خود یک نوع شیفتگی و بی نایی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم؛ به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل، که تقریباً هجده سال طول کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش کردم و بساط معاشرت با غیر اهل علم را به کلی برچیدم... بسیار می شد (به ویژه در فصل بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می گذراندم و





□ منابع حکمت متعالیه

- فلسفه مشاء، به خصوص اندیشه های مستدل و قوی ابن سینا.
- حکمت اشراق، اندیشه های شیخ شهاب الدین سهروردی.
- عرفان اسلامی، به خصوص اندیشه های محیی الدین عربی.
- تعالیم قرآن کریم و احادیث منقول از رسول خدا و ائمه اطهار(ع).

□ اصول فلسفی ملاصدرا

- فلسفه ملاصدرا یا همان «حکمت متعالیه» دارای اصول و پایه هایی است که تا عصر وی یا طرح نشده بود و ابتکار ایشان بود و یا به صورتی که ملاصدرا آنها را در کنار هم قرار داد و ترکیبی فراهم آورد، تا زمان او انجام نشده بود.

➤ اصالت وجود

- این اصل، بنیادی ترین اصل فلسفی ملاصدراست که بر سایر مباحث فلسفی او از قبیل رابطه علت و معلول، واجب و ممکن، مراتب عالم هستی و حرکت تأثیری عمیق داشته و رنگ دیگری به آنها داده است.
- وقتی ما چیزی را مشاهده می کنیم و متوجه بودن آن می شویم، می گوییم «این هست» و با این جمله از «وجود» و «هستی» آن خبر می دهیم.
- اگر متوجه چستی آن هم بشویم، می گوییم مثلاً «این سبب است» و با این جمله «چستی» و «ماهیت» آن را بیان می کنیم.
- پس، از هر چیز خارجی دو مفهوم به ذهن ما می آید «وجود» و «ماهیت»
- مفهوم وجود در میان همه اشیا مشترک است.
- اما هر شیئی ماهیت خاص خود را دارد. لذا ماهیت، جنبه تمایز و اختلاف اشیاست و وجود، وجه وحدت آنها.

وجود ← همه اشیا عالم در بودن با هم تفاوتی ندارند (وحدت موجودات)

ماهیت ← اشیا عالم از حیث ماهیت با هم متفاوت اند (کثرت موجودات)

- با توجه به اینکه واقعیت خارجی یک چیز است، این واقعیت حقیقتاً مصداق مفهوم «وجود» است یا «ماهیت»؟
- ملاصدرا طی مباحث مفصلی ثابت می کند که واقعیت خارجی، مصداق مفهوم «وجود» است
- به عقیده ملاصدرا، آنچه واقعیت خارجی را تشکیل می دهد، وجود است نه ماهیت، و از آنجا که هر وجودی با تعینی خاص در خارج به دست می آید؛ مثلاً وجود انسان ویژگی ها و تعینات خاصی دارد که «ماهیت» هست، از این تعین خاص مفهوم زمینه ساز مفهوم انسان در ذهن ماست و وجود اسب ویژگی ها و تعینات دیگری دارد که مفهوم اسب را به ذهن ما می آورد.
- پس، آنچه واقعیت خارجی را تشکیل می دهد و در خارج اصالت دارد، وجود انسان و اسب و مانند آنهاست نه ماهیت. ماهیت انسان و اسب، مفهومی است که از این وجودها انتزاع می شود.

□ وحدت حقیقت وجود:

- ملاصدرا با تکیه بر اصالت وجود می گوید حال که «اصالت» یا «وجود» است و وجود هم امری واحد و وجه مشترک همه اشیاست، پس، واقعیت خارجی امری واحد است.
- این حقیقت واحد همان اصل هستی اشیاست و اشیا و موجودات مختلف در حقیقت هستی با هم وحدت دارند.





همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می کردم و اگر اشکالی پیش می آمد، با هر خودکشی ای بود، آن را حل می کردم. وقتی که در درس حضور می یافتم، از آنچه استاد می گفت قبلاً آگاه بودم و هرگز اشکالی پیش استاد نبردم»

• علامه طباطبایی در سال ۱۳۲۵ برای تدریس به قم مهاجرت می کند و با این کار، تحولی عظیم را در حوزه علمیه رقم می زند. ایشان خود در این باره می نویسد:

[در آن ایام] نه از فلسفه و [دروس] معقول خبری بود و نه از تفسیر قرآن و نه سایر بخش های کتاب و سنت، بلکه فقط فقه و اصول تدریس می شد که فقط بخشی از سنت پیامبر و ائمه بود. بر خود لازم دیدم که یک درس فلسفه، یک درس تفسیر قرآن و یک درس اخلاق را در حوزه شروع کنم. نتیجه تدریس ایشان در قم تربیت تعداد زیادی شاگرد بود که با علوم عقلی آشنا بودند. مسائل فکری روز را میدانستند و برای ایجاد یک تحول فکری و فرهنگی پیش قدم شده بودند؛ شاگردانی مانند استاد شهید مطهری، شهید دکتر بهشتی، شهید دکتر باهنر، آیت الله جوادی آملی، آیت الله حسن زاده آملی و آیت الله مصباح یزدی.

□ تأثیر فرهنگی

• فعالیت علمی علامه طباطبایی در زمانی آغاز شد که اندیشه های جدید و مکتب های فلسفی از اروپا به ایران آمده بودند و تفکرات ماتریالیستی و مکتب مارکسیسم در حال گسترش در ایران بود. وی ابتدا جلساتی با حضور طلب با استعداد تشکیل داد و به نقد مبانی فلسفه های جدید و به خصوص مارکسیسم اقدام کرد. حاصل این مباحث کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» است که با شرح و باورهای استاد شهید مطهری در پنج جلد انتشار یافته است.

• علامه در این کتاب نه تنها ارکان ماتریالیسم را نقد می کند بلکه یک دوره فلسفه اسلامی را به گونه ای ارائه می دهد که پاسخ گوی مسئله های روز هم باشد.

• ایشان علاوه بر تدریس در حوزه، با استادان دانشگاه ها نیز ملاقات می کرد و برای آنها جلسات درسی تشکیل می داد. در همین ایام بود که یکی از فلاسفه بزرگ اروپایی به نام «هاتری گرین» بعد از اطلاع از مقام علمی علامه، در جلسات متوالی و مکرری به حضور ایشان رسید؛ پرسش های خود را درباره فلسفه، اسلام و تشیع با علامه در میان گذاشت و علامه به پرسش های وی پاسخ گفت.

حاصل این گفت وگوها به صورت های مختلف، از جمله در کتابی با عنوان «شیعه» به چاپ رسیده است.

• علامه طباطبایی صاحب اثر گران قدری است که از نظر بسیاری از صاحب نظران، از جمله استاد شهید مطهری، در تاریخ اسلام نظیر ندارد و آن، کتاب تفسیر «المیزان» است که در بیست جلد و در مدت بیست سال تألیف شده است.

برداشت صفحه ۸۲ به عقیده ملاصدرا «بسیاری از متوسلین به علم، علم لدنی، غیبی را که سالکان طریقت بدان اعتماد دارند، انکار می کنند و می

گویند هر چه جز از راه آموزش و تفکر حاصل شود، علم نیست. برخی هم گمان برده اند که علم حقیقی منحصر در علم فقه و ظاهر تفسیر و کلام است ...

ولی این هم گمانی فاسد است و گوینده آن تاکنون معنای قرآن را نفهمیده و باور ندارد که آن افیانوسی است که پهنه اش تمامی حقایق را فرا می گیرد.





امام خمینی معتقد بود که فلسفه‌ی اسلامی می‌تواند پاسخگوی مسائل معاصر باشد و در نامه‌ای به گورباچف، رهبر شوروی را به مطالعه‌ی آثار ابن‌سینا، سهروردی، ملاصدرا و محیی‌الدین عربی فراخواند. او با تربیت شاگردانی همچون مطهری، بهشتی، جوادی آملی و مصباح یزدی، جریان فکری مؤثری را برای انقلاب اسلامی پایه‌گذاری کرد.

علامه طباطبایی بزرگ‌ترین فیلسوف معاصر و وارث حکمت صدرایی است. پس از سال‌ها تحصیل در نجف و کسب مقام استادی، در سال ۱۳۲۵ به قم مهاجرت کرد و با توجه به گسترش اندیشه‌های ماتریالیستی و مارکسیستی، اقدام به تدریس فلسفه‌ای روزآمد نمود. حاصل این جلسات، کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» است که توسط ایشان نوشته شده و شهید مطهری بر آن پاورقی نگاشته است. این کتاب، با نگاهی تطبیقی، دیدگاه‌های فلاسفه‌ی اروپایی را نقد و فلسفه‌ی اسلامی را تبیین می‌کند. علامه همچنین دو کتاب درسی «بدایة الحکمة» و «نهایة الحکمة» را تألیف کرد و تفسیر گرانقدر «المیزان» را با روش تفسیر قرآن به قرآن نگاشت. او با اندیشمندانی چون هانری کربن گفت‌وگو کرد و فلسفه‌ی تشیع را به جهان غرب شناساند. شاگردان برجسته‌ای مانند مطهری، بهشتی، جوادی آملی و مصباح یزدی از محضر او بهره بردند.

الهی، نظام اقتصادی اسلام، تعلیم و تربیت و اخلاق جنسی، نشان داد که مبانی فلسفی می‌توانند سبک زندگی و مسائل روزمره را جهت دهند.





نظام فکری و سبک زندگی تشبیه شده است به درختی که ریشه‌اش مبانی فلسفی، و شاخه‌هایش اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی و اخلاقی است. افراد از این نظر به چهار دسته تقسیم می‌شوند: بی‌تفکر، دارای افکار ناپخته، دارای ریشه‌ی غلط، و سرانجام کسانی که هم ریشه‌ای استوار دارند و هم شاخه‌هایی منطبق بر آن. شهید مطهری نمونه‌ی کامل گروه چهارم است.

در یک مثال، مطهری عدل را محور قرآن می‌داند و نشان می‌دهد که عدل در توحید، جهان‌بینی است؛ در نبوت و قانون، معیار قانون‌شناسی؛ در امامت، شایستگی رهبری؛ در اخلاق، آرمان انسانی؛ و در اجتماع، مسئولیت جمعی. این رویکرد، قدرت فلسفه‌ی اسلامی را در تولید نظام فکری کارآمد برای عصر حاضر به تصویر می‌کشد.

جمع‌بندی: حکمت معاصر در ایران، با تلفیق میراث گرانبهای فلسفه‌ی اسلامی (مشاء، اشراق، متعالیه) و رویارویی نقادانه با اندیشه‌های جدید غرب، به احیای فلسفه پرداخت. شخصیت‌های برجسته‌ای همچون امام خمینی، علامه طباطبایی و شهید مطهری، این جریان را به سمت پاسخگویی به نیازهای فکری، فرهنگی و اجتماعی زمان هدایت کردند و الگویی از نظام فکری مبتنی بر عقل، وحی و شهود را به جامعه ارائه دادند.

